

گلشن ایرانپور

نامتاع عشق را از جان خریدار آمدیم جنس هستی را بملك نیستی بفروختیم
سوختیم از عشق و خاموشی نمودیم اختیار تا که گلشن سوختن را ما ز شمع آید و ختمیم

گلشن ایرانپور که جمعه چهاردهم مرداد ماه ۱۳۱۶ در اصفهان در گذشت و در تکیه میرزا محمدباقر در تخت فولاد بدفن رسید از شعرای معروف و اساتید تر و نظم فارسی و آزادبخواهان اخیر ایران است که بامرک خود عده کثیری از دوستان دور و نزدیک و علاقمندان فضل و ادب را قرین الم و اندوه و برای همیشه مهموم و مغموم ساخته است. بامرک گلشن حقاً باید اعتراف کرد که شمع انجمن ادبیات اصفهان خاموش و یکی از ریاحین شاداب و باطراوت گلزار کمال الدین خلاق المعانی پژمرده شده است و باغبان طبع نیز مع الاسف باین زویدها دیگر نظیر آنها ایجاد نخواهد کرد. جای تاسف است که در سالهای اخیر دانشمندان و فضایی اصفهان یکی بعد از دیگری شربت مرک چشیده و گوهر فضل و معرفت در آن شهر کمیاب میشود. میرزا یحیی مدرس و سید جناب و شیخ محمد حکیم خراسانی و محاسب الدوله و گلشن که هر یک در فن خود استاد و مایه مباهات اصفهان بوده اند از جمله اشخاصی هستند که متأسفانه نظیر آنها باین سهولت و آسانی بدست نخواهد آمد.

در مطالعات فرهنگی

عبدالوهاب گلشن بموجب نامه ای که در دو سال قبل به نگارنده نوشته در ماه رجب هزار و دوست و نود و شش (۱۲۹۶) قمری هجری در قصبه اردکان قدم بر عرصه و جود نهاده و پندرش حاج محمد حسین پسر حاج محمد علی اردکانی و از متمولین اردکان و نوه دختری نظر علیخان - رندی تبریزی و مادرش اهل یزد و از نواده های مرحوم میرزا مهدی مستوفی اشتری بوده است. نکته قابل تذکر این است که از ایات ذیل

هزار و سیصد و ده بود باهشت که بر این نظم مایل طبع من گشت

مرا بریست سال افزود چون پنج
 زدم بر خویشتن زین نظم آتش
 بخود دادم بسی این قصه صدرنج
 نهادم نام آن دلکش پریش
 نه همچون دیگران یکسال گفتم

مستخرجه از منظومه دلکش و پریش اینطور استنباط میشود که تولد شاعر در ۱۲۹۳ قمری بوده ولی شاعر بعداً بخطای تاریخ مندرجه در آن منظومه پی برده و در نگارشات بعدی خود این موضوع را متذکر شده است. پدر گلشن در زمان حکومت مرحوم ابراهیم خلیلخان ناظر و حاکم رستاق یزد بوده و بعد از انفصال وی از حکمرانی یزد یعنی زمانیکه گلشن هشت ساله بوده با وی باصفهان رفته و در ۱۲۹۲ شمسی در آنجا وفات کرده است. مادر گلشن نیز که در سال ۱۳۰۷ شمسی در اصفهان بدرود حیات گفته گاهی بنظم اشعار مرثیه مبادرت میجسته و در خانواده های محترمین و بزرگان اصفهان مقام ارجمندی داشته و اکثر خواتین بمنادمت او اشتیاق پیدا کرده و از او بمنازل خود دعوت مینموده اند.

گلشن در هزار و دویست و هشتاد و سه شمسی در اصفهان تاهل اختیار کرده و چندین فرزند از او بوجود میاید که هیچکدام را روزگار برای او باقی نگذاشته و عاقبت بلاعقب از دنیا می رود و فعلاً از یازده برادر و خواهر فقط یک برادر و یک خواهر از او بیادگار مانده اند که اولی حبیب الله نام دارد و از لحاظ حسن صوت در محافل اصفهان معروف و پانزده سال است که بشیر از رفته و در آنجا بتجارت مشغول است و دومی در قریه مارنان از توابع اصفهان بسر میبرد.

گلشن از طفولیت نزد پدر و مادر و استادان خانگی تلمذ نموده و بعداً مقدمات عربی را در مدرسه سرخی اصفهان نزد سید آقا جان و فارسی هیئت و حساب را نزد آقاسیدیچی اردکانی در مدرسه چهارباغ و مطول را با شرح شمسیه در مدرسه صدر پیش آقاسیدعلی مهریزی یزدی تحصیل نموده و در خلال این ایام طبع روان و قریحه و استعداد ذاتی خود را بازمایش و ادایه و بنظم اشعار

دلنشین و غزلیات نمکین میبدرت میجسته است. مشق و رسم الخط را نیز از مرحوم میرزا عبدالرحیم افسر که از خطاطان و شعرای معروف اصفهان بوده استفاده مینموده است.

افسر شعر کم میگفت ولی آنچه میگفت چون در گزیده بود و تلمیذ با ارادت خود را تحت مراقبت و توجه خاص قرار داده و اشعار او را اصلاح مینمود و ضمناً او را بانجمن شعراء که در آن اوان در اصفهان تشکیل میشد راهنمایی کرده و بادهقان و عمان سامانی که هر دو از شعرای زبردست و بزرگ اصفهان بودند آشنا ساخت.

دهقان سامانی که از هوش و قریحه گلشن آگاهی حاصل میکند او را بادامه نظم شعر ترغیب و تشویق مینماید و شاگرد و استاد بایگد گرشروع بمناظره و مشاعره نموده و یک سلسله قصاید و غزلیات آبدار باقتضای یگدیگر بقالب نظم میریزند چنانچه در مسافرت به سامان دهقان غزل ذیل را ساخته و گلشن را باستقبال آن دعوت میکند :

ماز دشمن غم جان بهر هنرها داریم هر چه داریم چو طائوس زیرها داریم
آه از انقوم که در سایه ما بنشینند کاتشین نخل فراقیم و شررها داریم
زیر خالت بلبت کرد نظر خط و بگفت طوطیانیم که در هند شکرها داریم
عالمیرا که از وعقل و ملک بیخبر است ما گدایان خرابات خبرها داریم
توشه آخرت از خون دل و آب سرشک کرده آماده و در پیش سفرها داریم
گلشن نیز دعوت استاد را اجابت کرده و غزل باینرا برشته نظم در میاورد :

وادی عشق به پیش است و سفرها داریم گرچه در هر سفری پیش خطرها داریم
میتوانیم که در کوی تو پرواز کنیم برتن از بسکه زیبکان تو برها داریم
بهره شادی و طرب بهنران راست ز چرخ قسمت ماست از آن غم که هنرها داریم
تا که ره جست گمرها بمیان خوبان همچو مولاغری از رشک گمرها داریم
وصف از بسکه نوشتیم ز شیرین دهنان درنی خانه نهان تلک شکرها داریم

همه را چون در غلطان به رخت افشانیم
 گرمی از شعله ما آتش دوزخ گیرد
 منع ماباده کشان را مکن ای شیخ و ترس
 زلف مشکین تو از دست باسان ندهیم
 هر که شد بیخبر از راز جهان باخبر است
 باغبانرا چو صبا بنیش از گلشن گوی

تا که اندر صدف چشم گهرها داریم
 بسکه در سینه زهجر توشررها داریم
 زان اثرها که در این آه سحرها داریم
 در کف این سلسله از خون جگرها داریم
 گرچه ما بیخبرانیم خبرها داریم
 مشکن شاخه مارا که ثمرها داریم

گویا در همین سفر یا مسافرت بعد سامان بوده که دهقان قصیده ای در توصیف و تعریف مولد و مسقط الراس خود بنظم در میاورد که مطلع آن این است .

ایدل از مبطلبی مملکت جانی را
 روبه سامان و بین جنت روحانی را
 گلشن نیز قصیده ای در تعریف زاد گاه استاد منتهی به بحرو قافیه دیگر تالیف و به مدح عمان و دهقان ختم میکند که چند بیت از آن برای نمونه نقل میشود .

ندیده ای اگر ایدل بهشت رضوانرا
 میان حور سرشت و بتان غلمان و ش
 ز لعل خنده زده عیسی بن مریم را
 همه چو یوسف کنعان بمصر حسن عزیز

بیا چشم حقیقت نگر تو سامان را
 بین ندیدی اگر روی حور و غلمان را
 ز روی طغنه زده موسی بن عمران را
 خراب ساخته از غمزه مصر و کنعان را

اولین خدمتی که گلشن قبول کرده در دستگاه مسعود میرزا بوده و مرحوم حاج عبدالله خان آغا باشی از او همه گونه طرفداری و تشویق مینموده و پس از طلوع کوکب مشروطیت هشت سال در اداره اوقاف معاون و رئیس دفتر بوده و بعداً مستعفی شده و در ۱۳۳۸ قمری روز نامه اختر مسعود را دایر نمود .

اختر مسعود تا ۱۳۴۰ یعنی زمانی که گلشن از طرف اداره طرق عاظم یزد و کرمان شد انتشار مییافت و در آن تاریخ اداره امور آن با اشاره آقای فتح الله وزیر زاده بدیگری واگذار گردید . در ۱۳۴۸ گلشن از کرمان مراجعت کرده و روز نامه را تحت نظر خود گرفته و تا اواسط ۱۳۴۹ هجری ادامه داد

در این اوان بدستاری آقای حسام‌الدین دولت‌آبادی وارد اداره اوقاف اصفهان شده و پس از چندی کناره‌گیری نمود.

گلشن در سه شنبه چهارم شهریور ماه ۱۲۰۶ شمسی دچار سکنه ناقص شده و بمداوای آقای دکتر فیرومند که از پزشکان آزموده و در عین حال نیک سیرت و حمیده خصال اصفهان و فعلاً مقام نمایندگی نجف آباد را در مجلس شورای ملی حائزند بهبودی حاصل نموده و اواسط دی ۱۳۱۰ برای تعمیر آب و هوا و ملاقات برادر خود بشیر از رفته ولی برودت هوای بین راه و مخصوصاً سرمای شدید ده بید مرض سینه او را که از مدت‌ها باینطرف عارض وی شده بود شدت داده و مدتی شاعر بیچاره را در شیراز بستری کرد. سال بعد در مراجعت با اصفهان در اداره ثبت وارد شده و تا آخر عمر در آنجا مشغول ادای و وظیفه بود. گلشن علاوه بر مسافرت‌هاییکه فوقاً بانها اشاره شد در سنوات مختلفه دوره زندگانی خود چندین مرتبه بطهران و یک بار بخراسان و همدان و عراق نیز سفر کرده است.

گلشن در ۱۳۴۴ قمری دیوان اشعار خود را بخواهش نگارنده برای اینجانب استنساخ کرده و الان مورد استفاده و مونس ایام تنهایی است.

دیوان گلشن مشتمل است بر غزل و قطعه و رباعی و قصیده و ترکیب‌بند و مسمط و ترجیع‌بند و انواع دیگر شعر که شاعر فقید در آنها تسلط کامل داشت. گلشن علاوه بر دیوان شعر، کلیله و دمنه را نیز بنظم در آورده و چند مثنوی دیگر بنام دلکش و بریوش - عقل و جنون - سفر پنج روزه - بهرام نامه - مناظره مرک و زندگی - داستان مشروطیت - مناظره الکل و تریاک - جنک بین المللی بقالب نظم ریخته که هر یک از زبردستی و تسلط شاعر حکایت میکند و در قسمت ثر نیز گذشته از مقالات اجتماعی که در اختر مسعود و سایر جراید محلی اصفهان درج کرده چندین کتاب که حاوی یادداشتهای حوادث بیست سال اخیر است تالیف نموده است. از آثار گلشن آنهاست که بچاپ رسیده مثنوی (دلکش

و بیروش (و عقل و جنون) است که چندین سال قبل در اصفهان بطبع رسیده و دیگر منتخبات غزلیات اوست که بوسیله دوست فاضل و باهمت نگارنده آقای سپینا در سال ۱۳۱۴ در هندوستان با شرح حال مختصری از وی بجلیه طبع آراسته شده و علاوه جسته جسته آثار او در حراید اصفهان مخصوصا در روز نامه سودمند عرفان که مدیر محترم و دانشمندش در سالهای اخیر حیات گلشن مساعدتهای ذقیمتی نسبت به شاعر بعمل مبادرت و از این حیث علاقمندان به فضل و معرفت را رهین منت خود میساخت بچاپ رسیده و همچنین يك قسمت از اشعار ابواب بوسیله دوست ارجمند، آقای سپینا در تذکره سخنوران دوره بهلوی تالیف آقای دینشاه ایرانی گنجناییده شده است .

روز نامه های عرفان و باختر اصفهان که در دسترس نگارنده است بعد از مرگ گلشن مقالات موثری منتشر نموده و انطوریکه شایسته بوده است از مقام ادبی شاعر تجلیل و تبجیل نموده اند . ذیلا برای استفاده قارئین عظام ارمنان بدرج قسمتی از اشعار مرحوم گلشن بطور نمونه مبادرت میشود

تهران - شهریور ۱۳۱۶

غزل

از چه ای ترک جنما پیشه وفا دار نه
 زین بس ای شیخ زمن مسئله عشق میرس
 رحمی ایقافله سالار که از قافله من
 ماه من گرچه تعامی به نکور خساری
 چند ای دل آرئی گوشده چون موسی
 گلشنا گرچه انا الحق نای از شعر ولی

مسمط

خزای آفت چین شور ختن ماه حصار
 بنشین زیر گل و باد گلگون بکف آ
 عید نوروز فراز آمد و هنگام بهار
 خاصه کاواز خوش قاخته و قمری و سار
 بجمادات در این فصل تصرف کنند

باد نوروں بشیر است و شارت آرد بوی پیراهن و پیغام عزیزان دارد
جور اخوان بر یعقوب چمن بشمارد ژاله شب تابدم گرگ نریسا بارد

لبلب سوخته دل همچو زلیخا زارد

گل سوری برش جاوه یوسف کندا

پرچم سرخ شقایق زده بر طرف چمن قامت نامیه پوشیده ز سنبل جوشن

گشته از مشعل لاله گلستان روشن مرغ اشعار سراید ز کتاب گاشن

نسترن خم شده از باد صبا پیش سمن

گوئیا سجده و تعظیم و تعارف کندا

گشته بر تافه چین باد بهاری فایق روشنی داده شب لاله جوصبح صادق

شده دراج بصد دل بشقایق شایق از چنین بزمنه و کو کبه جل الخالق

در چنین فصل که یار است به صحرا عاشق

هست یعقل که در خانه توقف کندا

خوشر از چهره ترسا بچگان شد گزار همچو ناقوس کشد ناله زدل موسیقار

کرده از نامیه بر خویش چایا گلنار گشته همچون دم عیسی نفس باد بهار

صرف عمرش بکنیسیای چمن بلبل زار

از بی خواندن انجیل چو اسقف کندا

از قصیده ای که در موقع جنک بین الملل گفته

دوش چو این آسمان نیلی ایوان گشت درخشان بهانه زهره و کیوان

اخترگان جاوه گر شدند ز گردون همچو بتان سفید جامه ز بالان

نسر فلک همچو زین طیران کرد بان بهم برزد و شد آتش انشان

مخزن گوهر فروشی است تو گفتمی چرخ که بر کرده از جواهر دکان

کاهکشان شد میان چرخ هویدا همچو خط آهن از ممالک آلمان

همچو چراغ الکتریک عبان گشت از دوسوی کبهکشان ستاره رخشان

نی غلطم دار دانیل است تو گفتمی کاهکشان در میانت چرخ نمایان

فاصله اندر دو بحر ژرف چو عمان
زانکه بر این گفته سخت دارم برهان
همجو بغاز است و نیست کم ز بغاز آن
صف زده با فرم تازه چون صف شکران
سوی مه یکشبه ز گنبد گردان
لشکر ترکان بسوی کشتی عدوان
یا که زمتر ایوز مهره چو ثعبان
در برانسان ز مکر و حیله چو شیطان
دور نمایندشان به تیر ز تن جان
چون زیبا بان دور آتش سوزان
تحت البحری است زیر آب شتابان

گر نه بغاز است که کیشان ز چه ماند
خوانم اگر دار دانش نه گزاف است
لججه خضرای چرخ راست مجره
وز دو سوی او ستارگان مترادف
جستی نیر شهاب چونکه ز اطراف
گفتی از ساحل بغاز دمام
بر فکند از غضب گداوه دمام
نی غلطم ... و ... که هستند
لشکر ترکان بسان خیل ملایک
سرخ شفق از کنار چرخ عیان شد
از بس ابر لطیف ماه هلالی

غزل

لاله رخسار و سمن پی‌آرو گلدگون بدنی
که تو با هیچ سخن گوئی و شیرین سخنی
همچو فرهاد کند پیشه خود کوهکنی
تا بداند بر ایشان کن هر انجمنی
زیب بستانی و زینت ده باغ و چمنی
راستی رهزن دین آفت چین و ختنی
چه بلائی تو که غارتگر هر مرد وزنی

خسرو حسنی و شکر لب و شیرین دهنی
نیست پیدا دهنت هیچ و در این حیرانی
گر بر رخسار تو شیرین نگردد جادارد
قصه زلف تو کوتاه نکند در بر جمع
راستی از قد دلجوی و جمال نیکو
در چمن باقد چون سرو چو بر لاله چمی
در جهان مردوزنی نیست که با بست نیست

ازنی کمالک تو گلشن همه شکر ریزد

تا اسیر غم آن خسرو شیرین دهنی

آثار باستان

عزالدين شيروانی

نهاده پشت فراغت زامن بر دیوار	ز عدل اوست در خاتهای مظلومان
گفتا که بدین روز نگوئی که فکندت؟	دوشم چو فلک دید بکوی توفتاده
مستان خرابند برو تا نکشندت	گفتم که دو چشم سیهت گفت که بهات
دانه لعل در آن حقه در قام انداز	خیز و سیاره می در افق جام انداز
سر اندیشه زتن دور جدگام انداز	خنجر برق نمای می روشن بر کش
خط سنبل بگرد یا سبیش	کشید از سایه زلف عنبریش
نمی بایست گوئی جز همینش	مهمش را خط چنان آمد که در حسن
چه داغست آن ندانم بر جیش	نگویم مه غلام اوست اما

دمی بیمان ما جوئی بی مهمان ما باشی	ندانم هیچ در گنج که با ما آشنا باشی
من از عالم ترا باشم تو از خو باز را باشی	عتاب از پیش برداری غبار از راه بشانی

لواحد

روی چو مهت بها نیاست نمود	گر قصد ربودن دل مات نبود
تا چار بکام مات می باید بود	واکنون که نمودی و ربودی دل ما

ابوالمعالی

صفت اسب

همیشه در تان ازو باز پس بود نخبیر	به پشت او بر نخبیر بد توان زد از آنک
-----------------------------------	--------------------------------------

لواحد

ز تیر بگذرد و تیر را نشانه شود	سوارا گر بگشاید به پشت او بر تیر
--------------------------------	----------------------------------

هلال گردن و شب رنگ و ماه پیشانی	ستاره چشم و فلک سینه و مجره شکم
---------------------------------	---------------------------------

نیز هم

سایه او هم اندرو نرسد	چشم دل اندرو نکو نرسد
-----------------------	-----------------------

اسدی

سیک تنگی که نگردد زسم او بیدار / اگرش باشد از چشم خفته راهگذار

له

شتابنده از پیش ورهیس زبس / جهنده رهان و گریزنده رس

کمال اسمعیل

هر کرا لقمه در گلو گیرد / شربت آبش از تو باید خواست

شاه صفی نور بخش

هر گز دل هیچکس میازار صفی / تابتوانی دلی بدست آر صفی

سر رشته همین است ز نگهدار صفی / ز تهار صفی هزار ز تهار صفی

بامن دوبرادری که بودند قرین / آن رقت بمهر و آن یکی ماند بکین

روزی صد بار ای صفی میکشدم / تا دیدن آن برادر و دیدن این

می نوش صفی زدل برون کن غم را / ز تهار بهره مکفدران عالم را

در عالم خاک خویش را خوش میدار / انگار که آب برده این عالم را

حکیم قطران

عشق من از سرین تو دزدید قریبی / صبر من از میان تو آموخت لاغری

بیانک سایل خرم شود و وانش چنانک / بیانک لیلی خرم شود دل مجنون

اگر بیادیه ابر سخاش بر گذرد / از توری تواند گذشت جز بشناه

چو در بیرون بود باشد ز رویش رنگ در خانه

چو در خانه بود باشد ز رویش روی در بیرون

اثیر اخسیکتی

چون بخت بر سر بر کند روی دولتست / چون روی در صاف کند پشت لشکرست

عبیدزاکانی

سعادت رو بیالین تو دارد / سلامت گوشه زین تو دارد

قبا یارب چه نیکی کرده باشد / که در بر سر و سیمین تو دارد

لواحد

عاقل زمی چرا برهیزد / دیوانه بود هر که زمی بگریزد

بادیست که خاک فتنه را بنشانند / آییست که آتش نشاط انگیزد

لواحد

حرام چون بود آن کوهر لطیف که او حلال زاده پدید آرد از نژاد حرام
شیخ آذری

دربک در کفش و کیک در سلواری بهتر از همنشین تاهمواری
اولیا را علامت انکار شهر بند و لایست و حصار

خواجه افضل

گل چو ماه رمضان جلوه کند نتوان خورد می اندر شوال
لواحد

راحت روح و قوت قالب مایه لهو و آفت تیمار
خوشر از عمر و جز بد نبود عاقل از عمر خربش بر خوردار

افتخار شیرازی

زنور عارض رخسند هم چو مردم چشم بکله در زبس هفت برده بیدائی
عتیقی

سرو در جو بیار باید دید لب لب اندر بهار باید دید
در سخن بین مرا اگر خواهی تیغ زب را سوار باید دید
دانه گوهرم جمال مرا در بهار گوش یار باید دید

تذافات استاد ادیب الممالک فرامانی

فائدة في لغة الأرك

(في المراسد)

(خوشان) بالفتح ثم الضم وبعده الواو الساكنة وثین معجمة و آخره نون
بليدة بناحية (نيسابور) وهي قصبه (گوداسوار)
(ارك) بالفتح ثم السكون وكاف اسم لآئيه العظيمة في (زرنج) مدينة سيستان
هي دائرة الامارة والقلمة بها
(زرنج) بفتح اوله وثانيه ونون ساكنة و حيم مدينة هي قصبه - سيستان

...

از اینجا دانسته شود که لغت ارك که از زمان غایب افغان تا کنون بر عمارت
دولتی اطلاق میشود از نام قلعه زرنج ما خود شده است ادیب الممالک

حفظ الصحة

تالیف ژول کورمن

ترجمه دکتر علی مستشفی

مقام حفظ الصحة در طب

(۳)

تربیت بدنی و ورزش

ورزش از قدیم الایام در تمام ملل خاصه یونانیان و ایرانیان رواج داشته امروزه نیز آنگلوسا کسونها و اسکاندیناوها اهمیت بسزائی بان داده اند فرانسویان نیز در قرن های اخیر بیشتر بان اهمیت میدهند - و چون برای نظام و صنایع و فلاحت مردان ورزیده لازم است بنابراین از کود کستان تا دانشگاه ورزش را جزء برنامه باید قرارداد ملل راقیه از لحاظ دفاع بر ضد الکل و سل جوانان را در مواقع بیکاری بوزنش و بازیهای در هوای آزاد تشویق میکنند . تربیت بدنی شایسته است جزء عادات روزانه شود و اصولش منطبق با قواعد و ظایف الاعضائی باشد .

۱ - کار عضلانی

از انقباض عضلات فعالیتشان ظاهر میشود که بالتایجه تواند قوه شده که در پیدایش آن آثار کیمیای مستقر است .

۱ - آثار کیمیای کار عضلانی - در حالت راحت عضلات برای تغذیه خود جذب اکسیژن و تولید اسید کربنیک و ذخیره چربی و گلی کوژن و تبدیل مواد ازته می نمایند .

در حالت فعالیت تعادل کیمیای تغذیه عضلانی تغییر مییابد چه اکسیژن زیادتری مصرف و اسید کربنیک بیشتری حاصل و مواد ذخیره مخصوصاً گلیکون نقصان می یابد و نیز عضلات در هنگام فعالیت حرارتشان زیاد و عکس العمل حامضی را نشان میدهند و بالتایجه تبدیل مواد حیوانی بمواد کیمیای ساده از قبیل اسید لاکطیک و زانطین و هیو گرانتین و اسید اوریک میشود . عضله است که حرارت منتج از این احتراقات را بقوه تبدیل میکند .

۲- تحریکات عصبانی - در نتیجه تحریک عصبی که انتقال بعضی پدا میکند بواسطه اعصاب و قسمت‌های محر که محور دماغی نخاعی انقباض عضله بعمل میاید . تحریک مولد حرکات ارادی از دماغ ناشی است و تحریکاتیکه مستقیماً در روی سلولهای محر که شاخهای قدامی مغز حرام جبری میشوند مولد حرکات خود بخود و تاثرات وحس عضلانی میباشد .

۲- آثار کار عضلانی

کلیه اعمال بدن وابسته بکارهای عضلانی است .

۱- تغذیه عمومی - تغذیه عمومی از دو قسمت تشکیل یافته : تغذیه عضوی و تغذیه قوه . تغذیه عضوی - بوسیله تبادل کمیایو تحلیلی و بدل مایه حال عناصر سلولیرا جبران میکند .

تغذیه قوه - کار وظایف الاعضائی سلولهای بدن را بواسطه مواد مولد القوه که بمصرف میرساند ترمیم می نماید .

کار عضلانی تغذیه عضوی عضله را سریع کرده و برای تغذیه قوه اش مواد ضروری لازمه را میرساند و تغییر طبیعت تبادل تغذیه نیز بعهده آن می باشد . مواد هیدروکرنیه که مصرف شده اند قسمت عمده چشمه اصلیه قند سازی عضلانی را ظاهر کرده انساج چربی نیز کم بلکه معدوم گشته و مواد ازته بفرآوانی هرچه زیادتیر مصرف میشوند : آلبومین انساج خبیی فعالاناه مواد کمیایوی ساده تری مبدل میشوند که باره از آزمواد کمیایوی ساده سمی هستند از قبیل بازهای زانطیک وغیره . کار متعادل عضلانی با تبدلات تغذیه مساعدات و کار مفرط عضلانی برعکس با اعمال وظائف الاعضائی بدن مخالف میباشد . در تعاقب این تغییرات تبادل تغذیه زیاد شدن حرارت که مسبب احتراقات داخل عضلانی است پیش میاید و بدن از خود دفاع میکند بواسطه تجزیریکه در ریه و جلد از عمل مذکور بعمل میاید . فعالیت اعمال جلدی نیز منجر بدفع محصولات سمی میشود .

ورزش کارهای میانه رو پس از چندی استعداد مفرطی جهت کارهای عضلاتی پیدا کرده و بر وزنشان افزوده میشود

۲- تنفس - شرایط و وظائف الاعضائی کار عضلاتی - دستگاه تنفس است که اکسیژن زیاد مصرف کرده و اسید کرینیک زیادی دفع میکند بنا بر این هر کار عضلاتی یک نتیجه مستقیم کثرت فعالیت عملی تنفس را متنازمت است که اگر ریه در چنین موقعی موفق نشود که هوای کافی در خود نفوذ دهد و اکسیژن کافی بخون برساند شخص تنفس تنگی پیدا میکند - اسید کرینیک که در خون متراکم میشود مراکز تنفسی بصل الخعاعی را تحریک کرده و عکس العملی را نشان میدهد که عبارت است از سرعت حرکات تنفسی .

ورزش عضلاتی تغییرات دائمی ذیل از قبیل افزایش محیط و اقطار صدی و ظرفیت حیاتی را مورث است .

۳- دوران دم - عضله در هنگام کار چهار مرتبه بیشتر از حالت استراحت خون را در داخل خود دوران میدهد بنا بر این ورزش عضلاتی در روی دوران محیطی بدن عمل مساعدی را دارد که بالتبجه فشار شریانی را کم کرده و عمل قلب را آسان میکند ولی اگر کار عضله قوی و مکرر باشد برعکس فشار شریانی را زیاد و قلب را مجبور میکند که بر قوت و حجم خود بیفزاید و اگر شخص در ورزش باین شکل مصر باشد بالتبجه قلبش بزرگ خواهد شد که مرض بدی است چنانچه ورزشگاران مفرط و اسبها بچنین بیماری دچار میگرددن جهت تحمل خستگیهای فوق العاده .

۴- سلسله عصبانی - ورزشهای بدنی در سلسله عصبانی تغییراتی را تولید میکنند که مخصوصاً مساعد با فعالیت و وظائف الاعضائی آن میباشد تغییرات مذکور مستقیماً و بالاخص در روی اعمال محرک الروحی است از قبیل افزایش شدت تحریک عصبی و تکمیل حسن عضلاتی و انتظام حرکت و نوع عمل خود بخودی مغز حرام .

اگرچه ورزش بدنی بتمام معنی یکعمل لااثر دیدی مخصوصاً در روی اراده و عموماً در روی نمو قوای شعوری دارد ولی اگر همین ورزش از حد اعتدال بگذرد سلسله عصبانی را بضعف سوق میدهد.

۵- دستگاه محرکه - در تعاقب ورزش بدن ابتداء بر حجم عضلات افزوده شده که نشانه ظاهریش تغییر الیاف عضلاتی است کمأ یا کیفاً و یادرعین حال هر دو همین تغییرات شعوری است که تغییرات معنوی و قوایی عضله را که رو بزونی است میرساند از این جهت قوای انقباضی شایانی در عضلات ورزیده نمایش داده میشود.

و نیز کاملاً شخص ورزیده دارای اوصاف خاص میباشد که بطورهندسی آنها را نمیتوان تعیین کرد و آن قوا وابستگی دارند بقوه جاذبه و الصاق و انحاء و ارتجاعیه که عضلات مذکور در سایه تمرین در عمل واجدمیشوند لذا این قبیل عضلات مقاوم تر میباشند و در قبال آلام و اسقام کم حس ترند چنانچه اوتارشان در مقابل ضربه های شدید و سقظه و سقظه ها بخوبی مقاومت میکنند ، تغییرات مذکور فقط در دسته عضلاتی متمرکزند که فعالیتشان بواسطه ورزش تحریک میشود مسئله شایان اهمیتی که در این موقع باید یادآوری شود همانا بتعضیست که در تنمیه بعضی از عضلات در معرض ورزش پیدا میشود یعنی عضلاتی که در معرض ورزش واقع نمیشود از مزایای ورزش بدلی بی بهره مانده و این قضیه سبب نرازل زیبائی و ترازن اندام میباشد از طرف دیگر باره از عضلات ممکن است کسب يك قوه انبساطیه دائمی را بطور فوق العاده بنمایند که بالنتیجه بد قیافکی خاصی در بعضی از قسمتهای بدن بیادگار ماند .

خستگی و فرسودگی و اختلالانیکه در اثر تکرر آن پیدا میشود .
عضله همینکه دائماً در معرض تحریک قرار گرفت بمرور قوه قابلیت تحریکش را از دست می دهد در آنوقت خستگی پیدا میشود - این حالت فرسودگی قوا بیوستگی دارد با احتیاس و تراکم محصولات سمیه منتجه از تبدلات مواد حیوانی در عضله . تقصه مذکور نه فقط بالیاف عضلاتی خلل وارد میکند بلکه الیاف عصبی

نیز در معرض دست برد قرار میگیرد.

اگر انقباضات عضلانی فوق العاده و یادریک مدت طولانی صورت گیرد زودتر مورث خستگی میباشد تا اینکه انقباضات در مدت کمی و یادرفاصله زمان طولانی انجام پذیرد از این جهت است که برای تعدیل قوای عضلانی در حمل بارهای سنگین وزنه و تقسیم کار را برای تمام عضلات نتیجه گرفته اند -

همینکه قابلیت تحریک عضله رو بهبوط رود لازم است که عضله را دو ساعت در حالت راحت بگذارند که از عمل دست کشد قبل از آنکه عکس العمل جدیدی در مقابل تحریک بتواند نشان دهد - پس هر کار عضلانی که استعداد ایجاد خستگی دارد بایستی نیک و حله استراحت تعقیب شود تا در آن مدت بدن بتکمیل دفع فضولات خود بکوشد (فضولانی که از کار تولید شده) و نیز بتواند مواد ازته تازه باقوه قابلیت احتراقات جهت ترمیم هنگام کار تهیه کند . اگر خستگی بمنتهی درجه رسد از اجازت شدت حالتی پیش میآید که بزبان عامی سورمناز حار نامیده اند که عبارت است از اختلالات بدن بواسطه خستگی بی دربی که اگر این حالت نیز مقاومت کند به زمن شدن عارضه منجر میشود

سورمناز حاد - در نتیجه یک کار جسمی شدید و طولانی پیدا میشود گسائیکه زیاد پیاده روی کرده اند و یا زیاد دوچرخه سواری نموده اند در معرض ابتلاء باین حادثه هستند علت پیدا شدن عوارض مذکور مسمومیتی است که خودی خود در بدن پیدا میشود در اثر تراکم مواد سمی منتهجه از محصولات تبدلات مواد حیوانی در بدن که چون خیلی فراوان بوده از کمترین بوسیله ادرار دفع نشده اند و علائم آن مسمومیت عبارت است از : اختلالات تنفسی از قبیل سرعت وعدم نظم حرکات تنفسی و اختلالات قلبی از قبیل طیش قلب وعدم انتظام آن پس از باره از آثار عمومی از قبیل تب ۳۹ و ۴۰ و چهل و یک درجه و حالت خستگی و کوفتگی وضعف مفرط و پیدا شدن سیمای حصبه و بی اشتهائی و درد های

عضلانی و اختلالات عصبی از قبیل غلق و اضطراب و هذیان که پس از ۶ روز بیک بحران ادراری منجر شده که بیمار را خاتمه میدهد .

سورمنائز مزمن - متعاقب میشود بختکی مکرر که بواسطه وحله های استراحت کافی تلافی نشده باشد این حالت نیز بمسمومیت خود بخودی منجر میشود که ابدأ اصلاح نشده عمال مختلف و سربازان غیر مجرب در معرض این عارضه اند حالت مذکور قوه حیاتی و مقاومت بدن را کم کرده و بدن را مستعد قبول امراض عفونی از قبیل سل (سل سواره جوانان تازه مبتلی شده) و تب حصبه و غیره مینماید امراض مزمنه قلبی (قلبیکه مجبور باشد بر قوه خود بیفزاید و خرابیهای وریدی) نیز از نتایج آن است

۲- تربیت بدنی

همینکه نمو کامل در سایه انتظام اعمال و وظائف الاعضائی بدن پیدا شد تربیت بدنی مصداق خارجی پیدا میکند .

۱- ورزش های طبیعی - عبارتند از اقسام مختلفه بازی و پاره از حرفه ها . اصول ابتدائی بازیها عبارتند از راه رفتن و دویدن و پش و برش و مشیر بازی (اسکریم) و دوچرخه سواری و راندن کشتیهای کوچک و غیره حرفه ها - عبارتند از نجاری و آهنگری و کارهای کارخانه جات فزاسازی و باغبانی و غیره که اشخاص را تردست و چابک بار میاورند و معمولاً جزء برنامه های شاگردان مدارس است طریقه تربیت بدنی که یکی از صاحب منصبان موسوم به هبر وضع کرده اساسش منحصر بحركات طبیعی است که شخص اولاً برهنه شود و فقط تمرین از حركات طبیعی را در عرض مدت مختصری مجری دارد در ظرف چند ماه باین دستور بدن دارای یک نمو قابل ملاحظه میشود

۲- ورزش مصنوعی - عبارت است از ژیمناستیک .

الف- ورزش و وظائف الاعضائی یا سوئدی از شاهکارهای یکی از دانشمندان است بنام لنک و در کشور فرانسه در سایه عملیات جدیده لاگرانژ و تیسیه ارزش حفظ الصحه آن واضح شد .

این ورزش مسلسل به تمام دستجات عضلات که کار اجتماعی و انفرادی دارند مرتبط میباشد و بر حسب اهمیت شغل و وظائف الاعضائی عضلات مهم است این قسم از ورزش دارای دو نتیجه است از طرفی مربی حرکات طبیعی است و مصلح بدقیافگی های عضلاتی است - عضلات تنفسی و عضلات بطن بایستی در معرض تربیت خاص قرار گیرند که مقصد آن نمو وسعت صدری و افزایش مقاومت جدار شکم است و نیز در این ورزش عضلات باسطه ستون فقرات شرکت جسته و از انبساط آنها وضعیت طبیعی بدن بخوبی تامین میشود .

ورزشهای مذکور سهل و ساده و ایجاب فشار و زوریرا نمی نماید و چون شرائط مخصوصی ندارد همه کس بخوبی میتواند از آن استفاده نماید و تمییه که از آن بدست می آید در تمام بدن بیک نسبت است « این قسم ورزش یکقسم ورزش منطقی منظمی است که از حرکات مخصوصه اعضاء تشکیل و تمام عضلات را مرتباً نمو میدهد و از لحاظ حفظ الصحه و اصول تداوی و تربیت بدنی و زیبایی اندام بکار میرود »

ژیمناستیک سوئدی از یک قسم حرکات یکنواختی تشکیل یافته که بعمل شاقه بیشتر میتوان آنرا تشبیه کرد تا بازی .

ب- ژیمناستیک زورخانه - دانشمند معروف موسوم به ... در ۱۸۱۱ آنرا در آلمان افتتاح نمود و دانشمند فرانسوی موسوم به ... در ۱۸۱۰ در فرانسه و در ایران از قدیم الایام متداول بوده و آن عبارت است از ورزشهای با آلات و افزاوی (ذودقه و حلقهها و کباده و مین و آلت و غیره) که اصولش روی زور آزمائی و فشار است یکقسم از این ورزشها عبارت است از وساطیکه یا بازوها اشخاص بان آویخته میشوند این قسم ورزش بر فعالیت عضلات میافزاید خاصه در اطراف عالیه ولی از این ورزش اطراف ساقله استفاده نمیکند این قسم ورزش ایجاب بازه حرکات و وضعیات غیر طبیعی در بدن میکند که منتج باختلالات عمیق تعادلی بدن میشود چنانچه در زقیر و شهیق هم خللی تولید میکند . دو دانشمند فوق افراط ژیمناستیک زورخانه ای را طرفدارند .

این قسم ورزش قامت را متوسط نموده و عضلات صدری ودالی و دسته‌های فوقانی دوزخه را بی اندازه نمو داده و تولید مختصر برآمدگی در ستون فقرات نموده و شانه هارا بلند ایستاده نشان میدهد .

بالجمله چون ورزشهای زورخانه نمو طبیعی و متعادل سلسه عضلاتی را کاملا نمیتواند عهده دار شود و از طرفی شامل ورزشهای شدید و مشگل میباشد اینست که عمومیت پیدا نکرده و مختص طبقه مخصوصی است - از طرف دیگر چنین ورزش از لحاظ وظائف الاعضائی شایسته نمو بدن بطور طبیعی نیست و اصلاح بدقیافتگی های بدن را نیز نمی نماید -

طبقه بندی وظائف الاعضائی ورزشهای بدنی - بر حسب ارزش وظائف الاعضائی ورزشهارا میتوان سه طبقه تقسیم کرد .

۱- **ورزشهای قوی -** که عامل این ورزش فشار و قوت انقباضات عضلاتی می باشد این در قسم ورزش عده زیادی از عضلات را بقعالت می اندازد کار عضلاتی حاصله از این ورزش قابل ملاحظه است و آثار وظائف الاعضائی آن در انتها درجه شدت میرسد تغذیه را فعال و بر حجم قوای عضلاتی میافزاید قیصه اش آنست که قدری نفس تنگی میاورد .

این قسم از ورزشها عبارتند از: کشتی و جنگ و بکس انگلیسی و بلند کردن وزنها سنگین و بارهای سنگین و ژیمناستیک زورخانه .

خطرات اصلی که در این قسم از ورزش متصور است عبارتند از : فشار و ضربه ولی اگر بطور متعادل اشخاص بالغ متوسط البینه مجری دارند مورث قوت و شجاعت و توازن اندام میشود .

۲- **ورزشهای سرعتی -** که متصفند با قواط انقباضات عضلاتی کار عضلاتی در آن وقت با سرعت حرکات و عده عضلاتیکه بقعالت میافزند متناسب تراست تا بدرجه قوه عضلاتی نمو یافته و با کار جراتقالی حاصله این قسم ورزشها در هر انقباض اقتضای یک فعالیت متعادلی را مینمایند

ورزشهای سرعتی قابلیت تحریک عضلاتی را کم کرده درحالتیکه تکرار

انقباضات عضلانی برعکس يك محرومیت سریع قابلیت تحریک عصبی را تولید میکنند برخی از این قسم ورزشها از قبیل شمشیر بازی و بکس مورث خستگی سلسله عصبانی میباشد بعضی دیگر از قبیل دویدن و کشتی راندن و دوچرخه سواری بواسطه حرکات متناوبی که مجری میدارند ممکن است مدتی آنها را ادامه داد بدون اینکه سبب خستگی شوند .

ورزشهای سرعتی بالنسبه بورزشهای با فشار و قوت برتری دارند و بر فعالیت تنفسی و تغذیه افزوده عضلات را بزرگ نمیکند ولی بحرکات مفاصل مساعدت میکنند .

۳- ورزشهای عمیق - در ورزشهای عمیق شدت کار عضلاتی متناسب است بامدتش - انقباضات عضلانی با قوت و سرعت متعادلی مقادیر کوچک کار عضلانی را تولید و تشکیل ورزشهای عمیق مینماید .

فائده ورزشهای عمقی آنست که هرگز نمیتوانند بدن متحمل یک فعالیت و وظائف الاعضائی فوق العاده بشود بر عمل اکسیژن گیری افزوده و تبادل غذائی بسهولت انجام مییابد . حرکات نظام و ژیمناستیک سوئدی از ورزشهای عالی عمیق بشمار است .

۴ - بعضی از اقسام اسپر مانند آلپینیسیم مختلط میباشد که لازمه آن فشار و قوت و چرخ و چابکی و شجاعت میباشد و از بهترین ورزشها محسوب است ۴- عوامل شخصی تربیت بدنی - بدن انسانی در حله های مختلف زندگی استعداد های مختلفی نسبت بکارهای عضلانی نشان میدهد .

۱- طفولیت - انسان در اوایل کودکی استعداد هیچ قسم ورزش را ندارد عضلات در طریق نمو صوری بوده و استعداد سریع و خیلی متعادل را دارند ولی بهیچ وجه استعداد حجه انقباضات تحمیلی و خیلی قوی ندارند فقط تمرین راه رفتن بایستی موضوع تربیت جسمی خاص این حله باشد .

ب - بلوغ - در این حله زندگی که از ۱۳ تا ۱۴ سالگی در دختران و از ۱۴ تا ۱۷ سالگی در پسران است نمو قامت سریع و بالنسبه بنمو

صدر خیلی بیشر است بالتیجه قلب وریه واجد نمو کافی نمیتواند بسا براین ورزشی باید انتخاب گردد که بالنسبه باعضاء مذکور متناسب و بالنسبه بنمو استخوانی نیز رعایت احتیاط شده باشد چون در این وحله زندگی است که ملاست دیررس استخوانی وورم استخوان و مغز استخوان یاالغان ممکن است پیش آید . پس تا ۱۸ سال یعنی تا زمانیکه نمو کامل بشود باید ورزشهای عمیق را کنار گذاشت و بالنسبه بورزشهای قوی متعادل بود و ورزشهای سرعتی را که بااعمال ریوی مساعد است باید پیروی نمود .

ج - هنگام جوانی - این سن وحله است که در آن بدن انسان بس از آنکه نمو صورتش تکمیل شد بحال وقفه میماند و تقریباً در ۲۰ سالگی است که انسان در برابر تمام استعدادات عملی جسمی میباشد و مالکیت استعدادات وظائف الاعضائش بهتتهی درجه است و این مسئله اجازه میدهد باجرااء کامل تمام اقسام اسپر که عبارت باشد از ورزشهای قوی و سریع و عمیق - هر قدر شخص سنش بیشتر میشود بایستی ورزشهای سریع و قوی را کم کند و برای پیری فقط ورزشهای عمیق بدون خطر است .

د - جنس - استعداد زنان بکار عضلاتی طبیعه نسبت بمردان کمتر است و تربیت بدنی بالنسبه باید سبک تر باشد در طبقه زنان که استعدادشان کمتر است مقصود از تربیت جسمی عیناً همان است که در مردان منظور میباشد یعنی نمو عمومی بدن ولی تربیت بدنی زنان نیز پارء موارد خاص را واجد میشود : از قبیل توازن و تعادل کامل اندام و دلربائی حرکات و تقویت و استحکام دسته عضلاتی که ذی مدخل در آثار وظائف الاعضائی حمل و زایمان میباشد و بایستی بالسویه افزایش ظرفیت صدری طبیعی را که متوسطاً در زنان به ۲۵۰۰ سانتیمتر میرسد (در مردان ۳۶۶۰ سانتیمتر) در نظر داشت . ورزشهایی که با منظورات فوق تطبیق میشوند از قبیل بازیها و دویدن و جهش و تیس و رقص در هوای آزاد و ورزش منتخبه زنان است

۱ - شرائط مختلف شخصی - سهولت میتوان فهمید که عدء از عوامل از قبیل قوام بدن و استعداد باامراض و مشاغل مختلفه در انتخاب ورزشهای بدنی مداخله دارند .

لیلی و مجنون نظامی

بقیه از صفحه ۵۱۰ شماره ۷ سال ۱۷ ارمغان

در اشعاری که نظامی برای اوضاع آسمان سروده آیات ذیل در وصف

ستاره های مشهور ثوابت است که میفرماید .

اجرام بروج گشته را کب	برشه ره منزل کوا کب
برده زهم افسران بلند	عیوق بدست زور مندی
در دیک فلک نشانده افزار	وانکو کب دیگپایه کردار
طایر شده واقع ایستاده	نسرین برنده بر کشاده
بی شعر باستین فشان	شعری بسیاقت یمنی
مقبوضه دو چشم زاغ کنده	مبسوطه بیک چراغ زنده
انداخته بر قلاده شیر	سیاف میجره رنگ شم شیر
بر فرق جنوب جلوه میکرد	چون فرد روان ستاره فرد
تلك چه عجب بزیر رابع	بنشسته سریر بر توابع
گه رامج بود و گاه اعزل	توقیع سما کها مسلسل

آسمان شناسان باستان برای ثوابت مقیاسی فرض کرده و آنرا قدر نامیده اند و کوا کب مرصوده را دارای قدر های مختلف که از یک شروع شده و بشش ختم میگردد دانسته اند از آنجمله پانزده اختر را از قدر یکم گفته و اسامی برای آنها کذا کرده بلکه مدتها پرستش برخی از آنها صرف عمر کرده اند.

حکیم نظامی - در این اشعار اغلب آنها را نام برده و بخوانندگان کتابش معرفی کرده که اینک بطور خلاصه مقصود ویرا در اینجاست نگارم .

۱ عیوق یکی از ثوابت مشهور و در شکل ممسک الاغنه از صور شمالی است عیوق را در انگلیسی کپلا گویند این شکل را قدمردی پیاده که بدستی عنان و بدستی تازیانه گرفته است توهم کرده اند یونانیان آنرا گاریچی آفتاب گویند و از این حیث مقامش را عالی دانند نظامی او را دارای دست زورمند و ازهم سران

و همه افسران اعلی و بلندتر دانسته است .

۲ نسر واقع اختر تابانست درشکل دیگپایه که آنرا شلیاق ولورا نامیده‌اند چنک رومی و کشف و سلحفاة نام‌های دیگر این شکل است نظامی قلک را دیکمی که براین دیگپایه است گفته و در لطافت سفته‌است این ستاره را در انگلیسی ولیگا گویند که محرف واقع است .

۳ نسر طایر که در شکل عقاب و از صور شمالی است و در تابستان اغلب بالای سر دیده میشود این ستاره را در انگلیسی الطیر (۳) نامند که همان نام عربی است و عقاب را مرغی بال افشان فرض کرده‌اند .

۴ شعری یمانی که روشنترین ثوابت و معبود دنیای قدیم بوده در شکل کلب اکبر از صور جنوبی است این کو کب را در انگلیسی سیریوس (۴) نامند شعری نامی عرب در موقع شعر خوانی با تکبیر و هیمنه شعر خوانده و آستین می افشاند و آنند
ه سماک رامح این ستاره که در انگلیسی ارکتوروس نام دارد بخوبی در حاشیه صفحه ۱۷۷ لیلی مجنون معرفی شده

۶ سماک اعزل - این ستاره را در انگلیسی سپیکا که محرف سماک است گویند و در حاشیه لیلی مجنون معرفی شده

۷ الفرد که در انگلیسی هم همین نام را دارد نیز بخوبی معرفی شده در خاتمه این مقال از آن استاد فرید وحید تشکر میکنیم که اصطلاحات بسیاری را که مدتها متروک شده و از زبان و بیان افتاده است باز حمت بسیار جمع کرده و در دسترس نسل امروزه کشور گذارده‌اند نظر اینکه اینجانب را نیز شبی با اختران راز گوئی و راز جوئی بوده و قصیده‌ای در آن باب گفته که تناسب بسیاری با موضوع این مقاله دارد خدمتتان ارسال میدارم و مقدمه ایراکه برای نواموزان مفید دانسته و نوشته‌ام نیز بر آن می افزایم
یک صفحه از آسمان

یکی از چیزهایی که انسان از قدیم الایام برای فهمیدن اسرارش در تکاپو بوده صفحه آسمان است که روزها در اثر تابش خورشید جهات تاب در

پیش روی بشر و شبها از تاثیر نور باشی ستارگان و مهتاب در جلوه نظر بوده است بشر هر وقت باسماں مینگرست آنرا بزرگ دیده و خود را در قبال عظمت آن کوچک می دید ظلمت زمین را با آسماں تابناک قابل مقایسه نمیدانست و در نظر خودش آسماں بزمین نمی مانست باخود میگفت چه نسبت خاکرا با عالم پاک همیشه فلک رفیع را با علو مرتبت و خاک پست را در حسیض مذلت می دید از این نقطه نظر میتوان گفت پر از منطلق دور نبوده اگر یکی از رجال برجسته ادوار پیشین خواسته بوسیله صرح مردم بر فلک تازد و نرد رفاقت یار قنات باشعراى آسماں بازد شاید تفکر و تحجیر سقراط در اوضاع آسمانی ایجاب نمود که ارستفون در آثار مسخره آمیز خود او را بابال بمردم نشان داد که بسمت آسماں در پرواز و برای شناسائی اوضاع فلک در تک و تازاست

بالاخره بشر برای فهم اوضاع آسمانی مجبور شد دست در دامان قوای خداداد خویش زند و بوسیله نور بینش و فروغ دانش نردبان بر فلک نهد با نقاط درخشان راز گوید و در راه معرفت ستارگان بوید اینک مختصری از نتیجه چند هزار سال زحمت اوست که در دسترس خوانندگان محترم می گذارم آسماں را علمای هیئت سه قسمت کرده اند ۱ سمت شمال ۲ منطقه البروج ۳ سمت جنوب

قسمت اول - برای آشنائی صور آسمانی دو چراغ درخشان دست قدرت در آسماں آفریده که بزرگترین راهنمای اهل فن بشمار می روند و آن دو چراغ عبارتند از واقع (در مرداد و شهریور در سرشب در بالای سر دیده می شود) و عیوق (در مرداد و شهریور در بامدادان بالای سر دیده می شود) این دو ستاره مدار خود را در دور قطب شمال بسر برده و طی می کنند و غالب شبهای سال دیده میشوند بطوریکه میتوان آنها را بدون غروب و افول دانسته و دو اختر سالیانه نامید عموماً بنظر می آید که آسماں با ستارگان در هر شبانه روزی یکمرتبه از مشرق حرکت کرده بمغرب فرومی رود و از خطی که از بالای سر ما عبور می کند

می گذرد یعنی آسمان گوئی دور زمین می گردد حرکت آفتاب بطور بدیهی این مطلب را نشان میدهد ۴ ولی اگر ما ستاره قطب شمالی را بگیریم و از روی دقت قطره نورانی شمال حقیقی را در نظر بگیریم می بینیم ستاره هائی در اطراف او گردش کرده و بدور کعبه قطب طواف می کنند و دایره وسیعی را که محیط آن متصل بزرگتر میشود گرداگرد آن قطع مینمایند .

کلیه ستارگان در هر شبانه روزی یکبار و اندکی بدور آسمان گردش میکنند (این اضافه عبارت است از يك جزء از سیصد و شصت و پنج جزء از يك دوره) بنابراین پس از ۳۶۵ روز کلیه اختران در جای یکسال قبل خود دیده میشوند که سیصد و شصت و شش گردش کرده یعنی ۳۶۶ بار دوره آسمان را طی کرده اند برای توضیح در مثال قبل توجه شود .

اگر ساعت نه از شب جای ستاره ابرا نشان کنیم در شب دیگر در ساعت هشت و پنجاه شش دقیقه عیناً مانند شب قبل آن ستاره دیده میشود بنا بر این چون چهار دقیقه را در ۳۶۵ روز ضرب کنیم آمدگی از بیست و چهار ساعت که یک شبانه روز است حاصل ضرب خواهد بود .

بعبارت خیلی ساده شبانه روز حقیقی باشندگان زمین بیست و سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه است دانستن موضوع فوق برای آشنا شدن بموضع ستارگان فوق العاده مفید میباشد و بوسیله آن فهمیده میشود که ستارگانی که نصف شب بالای سر ما هستند پس از سه ماه دیگر در ساعت شش بعد از ظهر در بالای سر ما دیده خواهند شد یعنی روزی چهار دقیقه از ساعت های ما تندتر رفته اند چنانچه گفته شد واقع و عیوق همیشه بدور قطب شمالی گردش کرده و برگاری بدور مرکز قطب بشمار میروند حال اگر قطب را مرکز دایره ای فرض کنیم اغلب چهار صورت از سور شمالی در چهار طرف آنست که سه تای آن پیداویکی از آنها در شرف غروب یا طلوع است صور چهار گانه عبارتند از ۱ دب اکبر ۲ الجائی ۳ لورا ۴ مملک الاعنه و همیشه با خطی که از قطب عبور کند میتوان اول و دوم یا سوم

و چهارم را بهم وصل نمائیم. این قصیده اثر طبع نگارنده مارا بشناختن دسته مهمی از صور آسمانی راهنمایی میکند خاصه اگر با توضیحات مربوطه با شمار نظامی در لیلی مجنون و ارمغان توأم گردد.

آسمان امشب صفای بیحدی داراستی / روشن و رخشان بسان لؤلؤ لالاستی
گرد و ابر و مه ندارد پاک چون آینه است / عکس موجودات گوئی اندر آن بیباستی
در شمالش قطب یا برجها و ثوابت همچو کوه / دنیا کبر گرد او گردنده و پویاستی
هست الجائی سمت دیگرش اندر کوع / غرب و شرقش واقع و عیوق را ماواستی
که کشان بالای سرد جلوه و در دلبر است / مرغ (۱) اندروی چو سیمرغ است یا عنقاستی
هم عقاب تیز بر هم نسر طایر اندروست / در شمالش شکل قیقاوس (۲) و اژدرهاستی (۳)
کرده از مشرق برون گاو فک سر هم چو شیر / صورت پروین بر او بس خوش شکل و زیباستی
قوس در دنبال عقرب سوی مغرب رهسپار / جدی و دلو و حوت پویا نیز بر بالاستی
اسب باشکله غریبش میکند جولان بسی / شکل دلقینش شده با مال زیر باستی
فکه و اکلیل و ذات الکرسی اندر ناز و غمز / زیر پای این سه شکل حبه الحواستی
انصف شب آید برون جبار (۴) از سمت جنوب / کلب اکبر هر هوش با کوب شعراستی
کلب اصغر نیز در دنبال آنان رهسپار / گویا صیدی برای خویشتن جویاستی
هست بر ساوش چو غولی باتکبر در شمال / چون ژبیر این جوانرا مهربان باباستی
(اندرومیدا) که باشد چون زنی در سلسله / دخت کاووس است و بس خوش منظر و رعناستی

۱) مرغ که در عربی دجاجة گویند همیشه در خط کهکشان و نزدیک شکل لورا واقع است

۲) قیقاوس مغرب کیکاوس فارسی پادشاه افسانه‌ای ایرانست گویا این شکل را منجمین ایرانی توهم کرده و بنام پادشاه خود نامیده‌اند

۳) لژدرما در عربی تیز است و بی دباکبر و دبا صغر واقع است

۴) جبار خوشگلترین صور آسمانی و دارای ستاره‌های درخشان است در افسانه‌های یونانست که جبار بانوسنگ خویش (کلب اکبر و کلب اصغر) میخورد دبا که استکار کند این شکل را بر صورت مدی که شمیر بسته و صفتی بردست گرفته روی مغرب نهاده و پایهای خود را برای جستن کج کرده توهم کرده‌اند این شکل همیشه در نزدیکی برج ثور و شکل زیبای پرهین جای دارد در ایران دریائیز بخوبی دیده میشود.

نهر اندر نیمروز است و روان در باختر
 اندرین کشتی که گفتم ناخدا باشد سهیل
 در کنار نهر زاغی گرم پرواز اندر است
 اختران اندر چنین شب چون عروسان قشنگ
 من که ذوق شاعری اندر نهادم کامن است
 شاعران آسمان بر من ندیمان در شبنم
 خانهام مهد علوم است و فنون بی شمار
 باب من پیر طریقت بود و قطب روزگار
 مادرم را شیر حکمت داده مامش از قدیم
 از ریاضی خوانده ام علم حساب و هندسه
 شیمی و فیزیک را با هیئت و علم فلک
 وفق اعداد و علوم رمل و تکسیر حروف
 از علوم اولیا صد شکر دارم بهره ای
 شهرور ۱۳۱۶ ذرفول - سید صدرالدین ظهیر الاسلام زاده

نگارش عبدالعزیز

گردشی در افلاک

دیدن وضع آسمان در پنجهزار سال گذشته و دو اژده هزار سال آینده
 در امریکا چهار آلت ستاره نما در شهرهای نیویورک و شیکاگو و فیلادلفیا
 و لوس آنجلس در رصدخانه های مخصوص هست که بعضی از آنها برای مردم
 باز است از جمله رصدخانه نیویورک که بنام (هیدن پلانیتیریوم) شناخته میشود.
 یک نفر که با جمعی بدیدن این رصدخانه و تماشای اجرام علوی رفته بودند
 مشاهدات خود را در یکی از مجلات هفتگی نیویورک چنین مینویسد: - وقتی که
 داخل شدیم یک اوطاق خیلی بزرگ و گودی را دیدیم که محیط آن مهیب
 و خارق العاده بود. روی سر ما یک قبه سفید بی روحی بود که از دیدن آن روحا

افسرده میشدیم. کاملاً در وسط این اوطاق ماشین (تلسکوپ) قرار گرفته بود. عظمت این ماشین بی صدا و رنگ سیاهش در دل‌های ما تواید هیت میکرد. چند نفر متخصص باهای فلزی آنرا بحرکت میاوردند گوئی این ماشین با دوسر کروی خود از بالا بنظر خشمناکی بانها مینگریست. در موقعی که متخصصین ستاره شناس مشغول توضیحات لازمه بودند ما سر جای خودمان قرار گرفته بودیم. دفعه‌تاً روشنی نور آن اوطاق بظلمت مبدل شد و تأثیر هول انگیز آن قبه نیز از بین رفت و دران تاریکی ساکت و آرام نشسته بودیم. صدای ماشین را نمیشنیدیم تاچندی هیچ چیز دست نمیداد. رفته رفته قطعه‌های ضعیفی از نور در فضای سیاه بالای سرما پیدا شد. هر قدر تاریکی آنجا بیشتر عادت میکردیم آن قطعه‌های نور را بهتر میدیدیم. در ابتدا نقطه‌ای که درخشندگی آن بیشتر بود دیده شد سپس نقاطی که نسبتاً کم نور بودند بنظر آمدند. بالاخره آنچه را که دیدیم یک دورنمای خیلی قشنگی بود که از حیث دقت صنع اعجاز بنظر میامد. زیرا منظره آسمان در شبی تاریک بنظرمان آمد. ظاهراً انجائی که نشسته بودیم موقع قطب جنوب بود و از این جهت همان قسمتی را از آسمان میدیدیم که در قطب جنوب نمایان است و این از حیث قشنگی و زیبایی معرکه میکرد...

نمیتوانم جمال این تأثیر نظری را وصف کنم. زیرا اولاً جائی که بودیم طوری بنظر میاید که گوئی اوطاقی نبود و دیوار نداشت و بلکانی از آجر و گچ در آن نبود مثل اینکه همه عبور و مرور و صدا های ترنهای معلق اصلاً در حوالی آنجا نبود. در جائی دور و آرام بودیم. فضای ابدی بالای سرما بود. آنچه را میدیدیم منظره تقلیدی بنظر نمیامد بلکه گوئی خود ستارگان عیناً بودند. اوطاقی که قطر آن ۷۰ پا بود بعالم کون و فساد مبدل شد.

ماه در حال بدر دیده شد که راه بطیخی خود را سرتاسر آسمان میبیمود. سیاره مریخ با چشممان سرخ رنگ خود از افاق بسوی ماندها میکرد. همیشه همه این

دور نما بسوی مشرق و دور از محور زمین بسمت آفتاب روان بود. دیدیم در مدت ۲۰ دقیقه شب پایان رسید. بامداد شد آفتاب بیرون آمد ستارگان ناپدید و شب سپری شد. خیلی تعجب کردم و قتیکه آفتاب طلوع کرد و دیدم رقفا هر کدام بر صندلی خود نشسته و ماشین بزرگ در وسط و قبه سفید رنگ بالای سر ما بود.

سپس ماشین تکانی خورد و چرخید و کوره که از آن قسمت جنوبی آسمان که دیده بودیم سرازیر شد و کوره نو دیگری بالا رفت. اوطاق تاریک شد. ستاره‌های دبا کبر و قطب و ستاره جبار و کهکشان سرتاسر آسمان دیده میشدند. دکتور (کلاید فشر) یکی از متخصصین که حاضر بود مرا بسوی ماشین برد و توضیحات لازم را بمن داد. ماشین دارای دوسر مدور بود که بایک ساختمانی قفس مانند یکدیگر متصل میشدند. وسط آن مدار می بود که با چرخ بزرگ قالب فلزی قرار گرفته و ارتفاع همه باندازه ۱۲ یا بود.

دکتور فشر اظهار داشت که آن دو گوی که هر کدام نیم کوره زمین را مجسم میکرد ستاره‌های ثابتی را که چشم مجرد آنرا میتواند بر آن قبه ببیند نشان میدهد. هر یک از آن دو کوره دارای ۱۶ چشم با دوربین است تقریباً همانطور که در ماشینهای سینمای متحرک یافت میشود. هر دوربین از آن در آن واحد شکل صدها ستاره را بر آن قبه منعکس مینماید. باین ترتیب وسط کوره یک چراغ الکتریکی قوی هست که نور آن بر صفحه‌های نازکی از فلز که از روی دقت و استادی کامل سوراخ سوراخ شده است، میتابد. این سوراخها که بعضی از فرط کوچکی با چشم مجرد دیده نمیشد - سبب تابش پرتوهای دقیقی از لای دوربینها میگردد. و این دوربینها آنرا بر قبه منعکس و واضح میسازد که عینا مانند ستاره بنظر میآید. هر ستاره معروفی را بهمان اندازه طبیعی ظاهری آن نشان میدهد.

دیدن سیاره‌ها ترتیب دیگری داشت. زیرا هر سیاره باید در مدار مختلف

خود صحنه آسمان را ببینید. سیارات، آفتاب تیره رنگی و ماه درخشان را بوسیله تلسکوپهای کوچک که در همان ساختمان قفس مانند میان آن دو کره بزرگ قرار گرفته بود، نشان میدادند. حرکت هر سیاره مربوط بیک مصدر حرکت مرکزی در آن دستگاه است که گردش هر سیاره را با دیگری وفق میدهد. این دستگاه آسمان نما از طرف (کارل زیس) در آلمان ساخته شده و قیمت آن ۱۲۰ هزار دلار و یک نفر صراف (چارلس هیدن) نام قیمت آنرا پرداخته. قیمت ساختمان عمارت این رصد خانه، که بایک عمارت سه طبقه در نیویورک برابری میکنند، به ۶۵۰ هزار دلار بالغ گردیده که متدرجاً از اجرت دخولی مردم تسدید میشود. این اجرت را نیز فعلاً از هر کس میگیرند باستثنای اطفال دبستان. ولی همینکه این بدهی پرداخته شود تماشای این مرصد برای هر کس مجانی خواهد بود.

هر روز ساعت ۴-۶ بعد از ظهر در این مرصد برای مردم یک نمایش میدهند و برای دانش آموزان دو نمایش. چهار یا پنج استاد هر کدام بنوبت خطابه مناسبی ایراد میکنند بایک آلت دستی که بچراغهای برقی جیبی بی شباهت نیست که بیک قوس کوچکی را در آسمان مرصد ظاهر میکند استاد ستاره هائی را که از آن نام میبرد بحضور نشان میدهد کار انداز ماشین نیز بوسیله روشنائی و در کمال یاکیزگی اسم هر کدام از مجمع ستارگان را بر جای درست آن بر صفحه آسمان آنمکان نشان میدهد.

در صندوق ضبط حرکات آن دستگاه آنکسی مینشیند که ستارگان را حرکت میدهد و با انگشت خود افلاکی را بحرکت میاورد این ستارگان عیناً مانند ستارگان طبیعی در شب حرکت میکنند فقط سریعتر و همین کار انداز میتواند کره ها را دور محور خود طوری بچرخاند که شب و روز ۲۴ ساعت کره زمین در ظرف ۱۳ دقیقه یا چهار دقیقه و بلکه یک دقیقه طی شود.

مدار کامل یک سیاره، فصول چهارگانه سالیانه زمین را تابستان و زمستان

وبائین و بهار نشان میدهد. و این مدار فلکی ممکن است در ظرف ۴ دقیقه یا یک دقیقه و بلکه هفت ثانیه بر حسب رغبت کارانداز طی شود.

ترتیب این ماشین طوری است که وضع آسمان بر حسب موقعیت آن از کره زمین دیده میشود و در هر زمان چه در گذشته و یا در آینده بوسیله تکمان دادن يك آلت کوچکی این دو کره مجسم دورنمای آسمان را در هر دوره از تاریخ زمین نشان میدهد.

اکنون در دوره هستیم که ستاره‌های قطب در سمت شمال ماست نمایش معمولی این رصد بر همین اصل است ولی بوسیله فشار يك تکه کارانداز وضع پنج هزار سال گذشته کره زمین را نشان میدهد. اینکه میتواند دوازده هزار سال آینده را مجسم کند.

دو نورافکن مخصوصی را بمن نشان دادند که ستارگان معینی را در آسمان مجسم میکرد نورافکن دیگری در فلک ستاره دنبالداری را نشان میداد که چگونه در طی گردش خود بنظر کره زمین میرسید همچنین نورافکنی بود که سیلی از تیرهای شهاب را در آسمان مجسم میکرد.

آلمانیها در فکر اختراع آلتی هستند که انوار شمالی را بارنگهای کامل و کسوف آفتاب را نشان دهد (وهیچ بعید نیست تاکنون این اختراع عملی شده باشد).

يك چیز خیلی اسباب تعجب من شد این آسمان مصنوعی را پراز ستاره دیدم و قتیکه از من پرسیدند چند ستاره گمان میکنم دیده‌ام متحیر ماندم ولی فوراً بمن حالی کردند که شماره ستارگان آسمانی که با چشم مجرد دیده میشود نه هزار است

این رصدخانه فقط آن ستارگان را نشان میدهد یعنی نه هزار ولی آنچه را دیدم يك میلیون بنظر میامد همانطور که در یکشب تابستان در قسمت شمالی آسمان ۴۵۵۵ ستاره با چشم مجرد دیده میشود.

(ترجمه واقتباس) عبدالمجید بدیع

قهوه

قهوه که جزو نباتات صنعتی و دانه اش پس از بودادن و دم کردن بهترین مشروب معطر مقوی محرك و از اغذیه مولد القوه و مانع التحليل است درخت کوچکی است از نواحی مناطق حاره بازتفاح ۵-۶ متر و در بعضی امکنه تاده مترهم دیده شده است درختی است همیشه سبز و از انواع نباتات طایفه روناس (روپاسه) و اصلا بومی افریقا و حبشه است.

خواص قهوه بیشتر مربوط به کافئین موجوده در اوست و مقدارش مابین هشت دهم درصد تا دو درصد تغییر پذیر است این ماده شبه قلیائی که دارای طعم و مزه تلخی است شباهت زیادی با طئسین محتوی در چای و شورومینی که در چربی کاکائو موجود است دارد. کافئین یا ماده عامله قهوه ماده ایست محرك مدر و در درد های عصبانی و تنگ نفسی معمول و منتظم نماینده اعمال طبابت و آنرا در تزریق تحت جلدی برای بیخس نمودن موضعی که منتهی درجه اثر میکند در طب بکار میبرند برك درخت قهوه طولی، کشیده، متقابل و دارای رنگ سبز صاف تیره، گلهای آن معطر سفید درخشنده و بطور دسته و فشرده بهم در بالای غلاف برك قرار دارند. میوه قهوه گوشتدار (به) تخم مرغی شکل و بزرگی آن باندازه يك میوه گیلاس و رنگش پس از رسیدگی کامل قرمز تیره و محتوی دو دانه است که توسط شیار طولی از هم دیگر مجزایند. هر يك از آن دودانه در پوست سفید نقره بسیار نازکی مستور که خود شان هر کدام در يك لفاقه پوستی سفید مایل بزرد (شبهه برك پوست آهو) قرار گرفته و پوست گوشتی آبدار شیرین ثالثی دور هر دو دانه را می پوشاند و بالاخره پوست قرمز تیره رنگ نازکی بر پوستهای سه گانه محیط است قهوه اقسام زیاد دارد و مهمترین رقمهای آن سه قسم است: ۱- قهوه عربی (کنافی عربیکا) که بومی عربستان است و سالی

۳-۲ مرتبه گل میدهد و قهوه که رقمی از آنست دارای صفات و خواص ممتاز است و کشتن آن از انواع دیگر زیاد تر است و در تعریفش همین س که قهوه عرب مانند اسپش معروف خاص و عام است ۲- قهوه کناره (کافی لبریکا) که بومی مغرب افریقا است و گش بزرگتر از گل قهوه عربی است و صفات و خواص دانهایش از قهوه مکه پست تر است ولی در مقابل طفیلی که قهوه عربی صدمه و زیان میرساند مقاومت دارد ۳- قهوه روستائی (کافی ربوستا) که درخت و محصولش از هر حیث واسطه مابین دو قهوه مذکور است مهمترین عملیات قهوه هرس آن است چه اگر هرس نمایند بتدریج کم بار شده و میوههایش ریز خواهند شد. هرس فواید بسیار دارد از آن جمله از زیاد قهوه و یکنواخت ساختن شیره و جریان آن در درخت و قوت گرفتن شاخ های مشرعات علاوه بر اینها منظور اصلی از هرس این درخت سهوات برداشت محصول است و قهوه عربی را به ارتفاع یک متر و نیم و بوته قهوه کناره را به ارتفاع ۵-۳ متر نگاه میدارند عمر درخت قهوه خیلی کمتر از بوته چای بوده و قاعده از پنجاه سال تجاوز نمیکند پیدایش خواص محرک قهوه را به چوبانی نسبت میدهند که در موقع چرانیدن ماده بزهایش در مزارع قهوه زار پس از خوردن بزها دانهها و برگهای درخت قهوه را متوجه شده و تشخیص داد در حیوانات یک چالاکی فوق العاده ظهور و بروز کرد و از آن موقع بعد است که بخواص آن پی بردند و در صدد کشت قهوه برآمدند انتشار قهوه در تمام مشرق زمین از اول قرن پانزدهم است قهوه در هر آب و هوائی بعمل نیاید بهترین نقاط جهت زراعت قهوه نواحی است که گرم و مرطوب و درجه حرارت آن بین ۱۲-۲۲ درجه باشد و بارندگی زیاد بطوریکه ارتفاع باران سالیانه اش از دو متر متجاوز باشد.

نقاط مجاور خط استوا و نقاط خیلی گرمسیر (ژاوا) جهت حفاظت درختهای قهوه از آفتاب و باد درختهای سایه افکن و باد شکن میکارند ولی در برزیل بعکس ژاوا بوته های قهوه را در هوای آزاد و بدون هیچ غرس درختی

میکارند و در ناحیه مذکور هم کمتر تا کنون خطری بدرختان وارد آمده. در برزیل خصوصاً در سن پل اشخاص صاحب باغ مزارع و باغهای قهوه زارشانرا تا سن ۵۰ سالگی واگذار بکارگران میکنند و برای دست مزد در مقابل هر اصله درختی بانها يك فراك اضافه مقدار زرت یا باقالایکمه بین فواصل ردیفی قهوه میکارند بانها میدهند و در اثر تجربیات و مشاهدات چنین معلوم شده است قهوه در ارضی جنگلی و زمینهای بگری که تبدیل به ارضی قابل زراعت شده اند محصولش از لحاظ کیفیت و کمیت بهتر و ~~مکفی~~ تر است تا سایر ارضی و بهترین طریق جلوگیری از ناملايمات آسمانی و جوی مانند جریان باد و غیره که مانع نمو نباتاتند همانا احداث و ایجاد جنگل بوسیله غرس اشجار جنگلی و غیره میباشد. احداث این قبیل جنگلهای مصنوعی و باغها نه فقط از ناملايمات آب و هوا جلوگیری مینماید بلکه از چوب و برک آنان نیز استفاده خواهد شد و اشجار را باید در يك طرف ملک که بیشتر تحت تأثیر باد واقع است غرس نمود و یاد در حواشی و یاد نقاط مختلفه ملک در قسمت های معینه کاشت. قهوه در زمینهای عمیق رسی آهن دار قورمز خیلی تیره که دارای بطاس و مواد سیاه خاک و عاری از آهنکند بعمل میاید و از علائم شناسائی زمینهای قهوه زار روئیدن گیاه آسترابی یا ژوندگادا است در آن زمین ازدیاد قهوه بوسیله بذراست و برای تهیه آن میوه قهوه (بوت) عربی را فشار داده و تخمهایش را بیرون میاورند و مانند تخم پنبه آنرا خاکستر مال کرده و میکارند.

ولی سایر قهوه های دیگر را چون تخم به میوه چسبیده است عموماً میوه را میکارند. بذرا قبل از خزانه میکارند و پس از هفت ماه از موقع کاشت آنرا در محل اصلی که البته بر حسب رقمهای بذرا کاشتی و خاصیت زمینها و آب و هوای اقلیم متفاوتند و تأثیرات اختلاف پذیری دارند بفواصل (یکمتر و نیم الی پنج متر) متر از هم دیگر میکارند. زمینهای خزانه و نشا کاربرا در مواقع لزوم باید سالی ۳ - ۴ دفعه و چین و سیخک کرد تا سختی زمین را شکست و باهای بوته را بپوک کرد

قحطی که ارتفاع بارانها از یکمتر و نیم کمتر است حتماً باید آب تکمیلی داد و سالی چند مرتبه آبیاری نمود بوته قهوه از سن سه سالگی بعد شروع ببار دادن میکند و تا پنج سالگی بار کافی نمیدهد ولی از این سن بعد تا سن ۱۴ - ۱۵ سالگی حد اکثر محصول را میدهد بنحویکه بطور متوسط یک هکتار زمین قهوه زار در حدود ۸۰۰ کیلو گرم میوه (بن) میدهد .

دانه تازه قهوه کم عطر ولی همین که از طراوت و تروتازگی افتاد و با اصطلاح پژمرده شد محطّر میشود

برداشت قهوه بر حسب آب و هوای امکانه مختلف و متفاوت است مثلاً در

برزیل که دوثلث قهوه دنیا را تامین میکند از اواخر تیر تا اوایل آذر است .

طرز چیدن میوه های قهوه بدو طریق ممکن است انجام گیرد : ۱ - در عربستان

و اتیوپی میوه ها را بدرخت میگذارند تا خشکد سپس دانه ها را از میوه توسط ماشین

جدا میسازند ۲ - در ژاوا پس از چیدن میوه های قهوه آنها را رویهم تل میکنند

و مدتی میگذارند تا تخمیر شود بنابراین هم از راه خشک و هم از طریق مرطوب

سه لفاقه نازکی که بر دانه های میوه محیط اند میتوان از قهوه جدا کرد مدت

۵ - ۶ روز هم دانه ها در ایوانهای ساروجی مخصوصی میگذارند تا خشکد و برای

اینکه قهوه خوراکی بدست آید بدو آدانه ها برشته کرد و سو داده و سپس بسحق

و بشکل گرد میسازند . فعلاً در ممالکی که مستعد به این نبات بوده و زراعت آن

اهمیت کاملی یافته و پیوسته هم رو با افزایش است در وهله اول برزیل است که

محصول قهوه سالیانه اش متجاوز از یک ملیون تن است و در مرحله بعد سایر ممالک

مانند : ژاوا و اتیوپی . امریکای مرکزی و شمالی هائیتی امریکای جنوبی .

هند انگلیس . هند هلند . عربستان . افریقا . هند و چین . مارتینیک . جزیره

بورین و مستعمرات فرانسه و غیره است ولی قهوه جزیره بورین . مکه و مارتینیک

از سایر قهوه های دیگر بهتر و قیمتی تر است . قهوه خوب چون قیمتش خیلی

گران است قهوه فروشان اغاب نقاب نموده و قهوه مصنوعی میسازند باین طرز که

ریشه بوداده و کوبیده کاسنی را با کمی قهوه مخلوط میسازند و یکانه را تشخیص قهوه قلب از قهوه اصلی باین شکل است که اگر گرد قهوه قلبی را در یک لیوان پر از آب بریزیم کاسنی زودتر ته نشین شده و قهوه بطیئی و مدت مدیدی روی سطح آب میماند. نوشیدن قهوه با اعتدال بهترین مشروب مقوی و محرک قلب و سلسله اعصاب و قوای ادراکی است ترکیب متوسط قهوه عبارت است از ۳۴ قسمت سلوفر و دو قسمت آب و ده قسمت چربی و ۱۵ گلیکز و ۱۰ لگومین و کازین ۱۱ - کافئین و مقدار کمی روغن تشویه. قهوه خام بدون عطر و توسط بودادن روغن تشویه که در آن موجود است اسباب عطر آن میشود. ماده مؤثر قهوه که عبارت از کافئین است مانند سایر اسکالیدها (شبه قلیائی) تبلورپذیر و از اغذیه مرمت کننده و از ته میباشد. قهوه از حیثیات سه گانه که تغذیه و تقویت قلب و دماغ باشد در بدن اثر میکند بنابراین غذای بسیار مقوی مطبوعی میباشد و مصرفش در دنیا بدو شکل معمول است چنانکه در ایران و اغلب ممالک آسیا جوشانیده آنرا صرف کنند در صورتیکه در اروپا بیشتر دم کرده آن معمول است استعمال بطرز اول گرچه مغذی و مقوی است ولی خاصیت تحریک از آن سلب و بعلاوه در اثر جوشیدن روغن معطر قرآزش خیلی زودتر عطرش را از دست میدهد. قهوه رقیق مبرد و خصوصاً در تابستان حکم مشروبات رافع عطش را دارد و در ممالک اروپا به معدنچیان و نظامیان شربت قهوه یا قهوه رقیق در ایام گرمی هوا میدهند. افراط فوق العاده قهوه چنانکه در عربستان و اغلب ممالک اروپا اتفاق میافتد باعث طپش قلب و دوار و تب و بیخوابی است و بنابراین در شربش باید میانه روی نمود و مخصوصاً اشخاص عصبانی مزاج و مبتلایان بسوء هاضمه و بیخواب از نوشیدن آن باید احتراز و خود داری کنند.

مصطفی شاهعلائی فارغ التحصیل دانشکده فلاح

بدیهه گفتن شعرا در خدمت سلاطین

نقل از يك سفته كهن - سال

مهستی

شبی در مرو برف عظیم میبارید مهستی که بسیار جمیله و خوش طبع و معشوقه سلطان سنجر بود در خدمت بوده سلطان که عزم شکار داشت چون از خواب بیدار شد از مهستی پرسید که هوا چه حال دارد او در بدیهه این رباعی گفت

رباعی

شاهها فلک است سب سعادت زین کرد
وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت
بر گل انهد پای زمین سیمین کرد
سلطان اورا بدین رباعی تحسین کرد و چهار درج گوهر بخشید.

نقل است که نواب بدیع الزمان میرزا سلطان ولد حسین میرزا قاضی زاده سیستانرا بتکلیف صحبت میفرمود چون در مجلس نواب معظم الیه اکثر اوقات بساط می گسترده بوده قاضی زاده در معذرت این قطعه را بدیهه انشا کرده

قطعه

شهنشها ز کرم عذر بنده را پذیر
ز خدمت دوسه روزی اگر کناره کنم
ز مجلس تو مرا مانعست امر قضا
تو خود بگو که بامر قضا چه چاره کنم
زباده منع تو نتوانم و نکو هم نیست
که می خورند حریفان و من نظاره کنم
تقلست که وقتی همایون بادشاه از هندوستان بدرگاه شاه طهماسب پناه
آورده بود بندگان اشرف صابرقا را که یکی از مطربان مشهور بود بخدمت
همایون بادشاه بهرات فرستاد که در ملازمت باشد چون مطرب مذکور بخدمت
همایون میرسد در مجلس اول که شروع بنغمه میکنند این دو بیت را مناسب
حال میخواند

نظم

همایون کشوری کان عرصه راشاهی چنین باشد

مبارک منزلی کانت خانه را ماهی چنین باشد

زرنج و راحت گسیتی سمرنجان دل مشو خرم

که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

فرخی

از جمله فحول شعرا و مشاهیر استادان نظم پارسی است وقتی عزم تماشای سمرقند کرد چون بدر شهر سمرقند رسید جمعی از قطاع الطريق بروی زده و مالش جمله بردند و او تهی دست بسمرقند درآمد و اختلال حال خود ظاهر نکرد و با کسی اختلاط نمود و بزودی باز گشت و بگزین رفت سلطان از او پرسید که کجا رفته بودی گفت بنظاره سمرقند رفته بودم و در راه دزدان مال مرا بردند سلطان گفت سمرقند را چگونه یافتی فرخی این قطعه را بر بدیهه انشا کرد

همه نعیم سمرقند بر سر دیدم نظاره کردم در باغ وراغ و وادی و دشت
چو بود کیسه و حیب من از دم خالی دلیم ز بیدرمی فرش خرمی نوشت
بسی ز زاهد رهبر همی بهر شهری شنیده بودم کوثر یکی و جنت هشت
هزار کوثر دیدم هزار جنت بیش ولی چه بود که من تشنه باز خواهم گشت
چو دیده نعمتها بیند و درم نبود سر بریده بود در میان زرین طشت
سلطان این قطعه را تحسین فرمود و گفت تا از خزانه عوض مال او بدهند .
تقلست که ملا بلنک شاعر مولانا عبد الرزاق علامه گیلانی را مدحی نموده
جهت او میخواند و در عوض صله نمی یابد پس از آن چند بیت دیگر در هجوع
علامه مذکور گفته جهت مشارالیه میبرد و مولانا عبد الرزاق بدیهه در ظهر
کاغذی که ملا بلنک شاعر در هجوع او گفته این قطعه را نوشته بمومی الیه میدهد
قطعه

بمدحی که افزودیم در کمال بهجوی که کردی همان کم شود
ز دم لایه سک چه شادی رسد که خود عففش موجب غم شود
خواجه ابوالبر که فراتی تخلص میکند طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته و شعرا از روی

حسد این بیت در هجو او گفته اند

دیو شیطان صفت ابوالبر که باد دایم به هفتمین در که

غزلی گفته و بشهر هرات فرستاده در یک بیت بر حرف تا نقطه نهاد

اهل هرات حرف تارا با خواننده و اعتراض کرده و خاطر بر آن قرار دادند که این

بیت معنی ندارد

بیت اینست

خشك شد گشت امید ماو شد قحط وفا ز آتش دل تا درون بر چشم ما باران نهاد

چون این ماجرا بسمع خواجه رسید این قطعه گفت و بهرات نزد ایشان فرستاد

هر چه آید بنزد اهل صواب بگمان خطاش خط نکند

گرفتند قطعا بزیر و زبر عقل را پیرو نقط نکند

هر چه خوانند نیک فکر کنند یا نخوانند یا غلط نکند

قلبت که خواجه گریه منظری روزی در کوچه میگذاشت

ناگاه چشمش بر فرزدق شاعر افتاد که از بیماری خلاص و بغایت زرد وضعیف

شده بود از او پرسید که چرا چنین زرد وضعیف شده و خود را باخته گفت از دیدن

روی شما ، خواجه گفت از دیدن روی ما زرد وضعیف چرا باید شد فرزوق

گفت جهت آنکه مرا افعال تمیبه خود و عذاب روز قیامت بخاطر رسید

ترسیدم که باری تعالی ملکی بصورت تو بر من موکل سازد که مرا باید هر لحظه

بکراهت بروی او نگاه کرد و بعد از این عذاب و نکال نعمت بهشت و رضوانرا بجوی

قبول نخواهم نمود وضعیفی و الم من از همین جهت بود

مولانا سعد الدین تفتازانی از قریه نسای تفتازانست یکی بر سبیل مزاح

بانجناب گفت ما شما را از رجال گمان بردیم شما خود از نسا بوده اید مولانا

فرمودند که ای جاهل نشنیده که الرجال من النساء

آثار متوسطان

ابوطالب کلیم

عزتی دیگر بود در دامن صحرا مرا	میگذارد هر کجا خاریست سر دریا مرا
شادست بخت بد که بمفتم زدست داد	گویی مرا فروخته یوسف خریده است
افتاد پیش در سخن انکس که ایستاد	عیب کمیت خامه درین ره دو بدنت
رخست سیر جهان میخواستم از عقل گفت	اهل عزت را سفر از یاد مردم رفتن است
در کنار نامه اغیار یادم کرده	تا بدانم بعد از این قدر فرامشکارت
کام بخشیهای گردون نیست جز دادوستد	تا ب نانی عطا فرمود دندانرا گرفت
سربسر دلهای آگه دانه یک سیجه اند	انچه ما را در دست از یکدگر مستور نیست
در جهان بی بهره را نبود تمنا عمر خضر	روز کوتاه از برای روزه داران بهترست
رشته گوهر شدست جاده ها سربسر	در ره سودای او بسکه سرافتاده است
همتم هست رسا بختم اگر کوتاهست	بشت بایم رسد اردست بدنیا نرسد
تا کشیم از شعر فهمان انتقام دخلها	کاشکی هر جا سخن فهمی بودم وزون بود
دل از این عمر سیه روز ببتک آمده است	شمع کوتاهی شب را ز خدا میخواهد
فقرو روشندلی آینه رخسار همنند	هیچ ویرانه ندیدیم که بر نور بود
هر کرا توفیق عیب خویش بینی داده اند	بعد مردن در مزارش کورینا میشود
خالش میان ابرو الحق بجا فتاده	بیت الغزل نشانی از انتخاب دارد
مار در پیر هنت به که رک اندر گردن	که بافسون نتوان چاره این دشمن کرد
یربیچ و تاب و تیرا و بی امتداد بود	این زندگی که نسخه از گردباد بود
در جام لاله و گل این باغ کرده اند	خونابه غمی که ز دلها زیاد بود

سالك راه فانرا ميگدازد رشك شمع	كويك شب راه هستي را پايان ميبرد
فرزند ماست شعرو بان فخر ميكنم	زان ابلهان نه ايم كه دختر ازيدر كنند
حسن و عشق از اتحاد آئينه روي همند	غنچه تا نكشود لب منقار بلبل وانشد
آخر از اشكم حنا شد سبز در راه طلب	دستبوسي گرز بخت ما نصب ما نشد
سرمه هاي تيره ررزي حيف تاثيري نداشت	ديده بختم بعب خويشتن بينا نشد
چوسيل خود خبز خود برم بهر وادي	خبر ز گرم روان بيشتر نمي آيد
علاج نياز طببيان نميتوان كردن	و گرنه هر مرض مهلكي دوا دارد
ما طفل بوده ايم و شب جمعه ديده ايم	هر گز بصبح شنبه مستان نميرسد
بر روي شاهد سخن ابروي دلگشي است	آرايشي كه ناخن دخل بجا كند
بوقتي دهر كم فرصت كشي از كام دندانرا	كه انگشت ندامت داخل رزق مقدر شد
در انتخاب وادي سر گشتگيست بخت	زان درد سر و خاك درت دير ميبرم
گر نظام كارم از ايام عاجز شد چه عيب	رشته كوتاه بود من صد بحر گوهر داشتم
خود متاع خانه خوبشيم چون مرغ قفس	گر نه ايم ازاد از قيد جهان آزاده ايم
ز كلك مرحمت دوست تيره ايامم	طفيل احمد و محمود ميبرد نامم
اگر سحاب گرم سنك خاص مي بارد	بسي هست ز باران رحمت عالم
اگر ز گوشه خاطر نرانده امت مرا	چرا گوشه مکتوب ميبرد نامم
گرفته آينه مهر زنك از صبحم	سنان شمع سياه تاب گشته از شامم
موري از تاب كم مرارا تواند صيد كرد	چش همت گر چه از ملك سليمان بسته ايم
چگونه معني غيري برم كه معني خويش	دو باره بستن كقرمت در شريعت من
باري ز دستبوس مكن منع ما اگر	تنگت جاي بوسه بكنج دهان تو
دارم دلي كه هر گز نشكسته خاطري را	بیمار گشته از غم پرهيز اگر شكسته
فقر و ارستگيست از غم هر نيك و بدی	نه كه سر باز شود فكر كلاه نمدي

خلق مرغان اسیرند که دریک قفسند	زان میان از که توان داشت امیدمدی
مگشای زبان به زخودی را چو به بینی	زهار که شمع شب مهتاب نباشی
کار فردا را زما امروز میخواندو ما	هر چه را امروز باید کرد فردا می کنیم
آه دم تیغست سر مرغ بسمل تابخاک	دل گرازدست تو بیرون شد کجا خواهد شدن
صاف میخانه ایام بود درته خم	غمی از دل نفس باز بسین خواهد برد
که دل بر جا تواند داشت بیش چشم شهلایش	کشد زائینه بیرون عکس را مژگان گیرایش
بروی ساغر می ماه عید را دیدم	همین بس است درین عید دیدو وادیدم
بقیر دیده که پوشیدم از مراد دو کون	بقدمت خود جامه نپوشیدم
مقبول روزگار نکشتیم و ایمنیم	مارا که بر نداشته چون بر زمین زند
خود نهائی شیوه من نیست چون دیوار باغ	گل بدامن دارم اما خار بر سر میزنم
نیست نفس دون امانت دار یکجو اعتبار	حق بدست ماست گر چیزی بخود نسپرد ایم
سکندر سد نمی بستی که ماند در جهان نامش	توانستی دو مصرع را اگر بریگد گریستن
تو بیزبانی و مارا حریف حرف نه	بداد ما برس ای شوخ تا زبانی هست
گر چه محتاجیم چشم اغنیای بردست ماست	هر کجا دیدیم آب از جو بدریا می رود
بسکه از مستی به رسوسر و قدش مایست	حیرتی دارم که می آید برم یا می رود
بامن آمیزش او الفت موجست و کنار	روز و شب بامن و پیوسته گریزان از من
این هم سفران پشت بمقصود روانند	شاید که بمانم قدمی پیشتر اقم
از باده چون صدف گره دل نمیرود	من بارها بمیکده دریا کشیده ام
از پیچ و تاب فکر تم صد شکن گرفت	آسان نمیتوان سر زلف سخن گرفت
جنت از رضوان که من زان روضه خرم نیستم	سیر چشمم در پی میراث آدم نیستم
طالع پیراهن فانوس دارد بستم	در حریم وصل با این قرب محرم نیستم
لاف اهلیت که باور میکند از من کلیم	اهل چون باشم مگر من ز اهل عالم نیستم

باغ دینی از کجاو میوه راحت کجا
 آمیزش اینای زمان عین تفاقست
 کمر از تارجان باید بران نازک میان بستن
 جرس این ناله را از یهلوی دل بستگی دارد
 در آتشم چه پنبه داغ از ملایمت
 زماه عید بی ابروی ساقی کارنگشاید
 گاهی که سنک حادثه از آسمان رسد
 حرف شب وصال که عمرش درازباد
 بی بال و پر چورنک زرخسار میپریم
 چون خنده گلست زبس ضعف ناله ام
 گر چنین شاداب از خون شهیدان میشود
 بیا که دل ز تو غیر از جفا نمی خواهد
 عجب که جوهر من رنگ عجز برتابد
 گرم ز بخل به اما بخیل به ز کریم
 فلک خرابه مارا از آن کند تعمیر
 نمک ز گریه و تاثیر از فغان رفته
 دل شگفته نماندست در جهان ورهست
 زبسکه پیروی خلق گمراهی آورد
 دهان تنک توگاهی بچشم من آید
 این عیب بکیرائی مژگان تو ماند
 مفلسان را کس نمیخواهند زمینا کن قیاس
 بارناموسی نداریم از پی دل میرویم

گر نهالش خشک گردد چوب درمان میشود
 هر جا قنم صلح رسیدست صفا نیست
 کی از هر رشته این دسته گل میتوان بستن
 نبایستی از اول خویش را بر کاروان بستن
 از طبع سازگار خود آزار می کشم
 بیک ناخن گره نتوان ز کار عیش واکردن
 اول بلا بمرغ بلند آشیان رسد
 کوه تراست از آنکه زدل بر زبان رسد
 روزی که وقت رفتن را از این آشیان رسد
 کز لب چو آبگذرد بشنیدن نمیرسد
 آب پیکان سبز خواهد کرد چوب تیر را
 سپند از آتش مهر و وفا نمیخواهد
 زیان تیغ امان از سلا نمیخواهد
 بخیل هرگز کس را گدا نمیخواهد
 که آشیانه صد جقدر خراب کند
 دعا اثر نکند گر ناسمان رفته
 گلیست چیدنش از یاد باغبان رفته
 نمیرویم براهی که کاروان رفته
 کمر کجاست که یک باره از میان رفته
 از رفتن اگر اشک مرا باز ندارد
 تانهای شد دیگرش کس دست در گردن نکرد
 از تهی بانی چه بی اندیشه در گل میرویم

جز حرف عشق نیست سراسر بیان ما
 چون شمع يك سخن گذرد بر زبان ما
 از بار عشق اگر چه دو تائیم یکدلیم
 از راستی دو خانه ندارد کمان ما
 اگر تو دست دهی باغ میسکند سودا
 بهار را بخزانی که از حنا داری
 باغبان بیمهر و مادر اصل نخل بی بریم
 عاقبت در گلیخن هستی کف خاکستریم
 از چه هم چون موج دایم در بی یگدیگریم
 فرغ يك اصلیم عیب ما بود عیب همه
 دو مصرح در سبک روحی کلیم ان طور میباید
 که در پرواز شهرت بال باشد مرغ معنی را
 پیچیده تر ز طره او دود آه ماست
 بر گشته تر از آن مژه بخت سیاه ماست
 هر کس که چاه میکند او خضر راه ماست
 در راه ما بخون خود از بسکه تشنه ایم
 دست بدست میدهد زلف تو بیچ و تاب را
 موی بموی تا میان حلقه به حلقه تا کمر
 در دیار ما مصیبت دوستی عامست عام
 گر چراغی مرد در يك شهر ماتم میشود
 دل از آمیزش بیگانه و خویشان بتنگ آمد
 بیابان و جنونی کو که صحبتها مکرر شد
 ای مست ناز اگر همه باید بخاک ریخت
 یکبار ساغر از کف ما میتوان گرفت
 با سر نوشت بد چکنم آه چاره چیست
 این آن نوشته نیست که خطش بسر کشم
 خار شکسته در قدم سبز میشود
 گر من کلیم پای بدامان تر کشم
 هر دم مشو سوار بعزم شکار من
 آتش مزین بخانه زین شهسوار من
 گرمست بسکه تریتم از سو زدل کلیم
 شمع از دوسر گذاخته شد بر مزار من
 ندانم از خدا بر گشته مژگان چه میخواهد
 که از سر سجده محراب ابرو بر نمیدارد
 خواهم از پای خود این بند گران بردارم
 چون نگین چند توان برد يك خانه نشست
 ز مژگان تلوح سینها از خون رقم دارد
 رقم سر خست با چندین سیاهی کان قلم دارد
 که از مژگان او چون سبزه دلها بهم دارد
 دل از هجوم درد تو سر مندگی کشید
 ویرانه حیف در خور سیلاب جانداشت
 رشک بر سنک فلاخن برده سر گردانیم
 کوبس از سر گشتگی آخر بجائی میرسد

روشنم گشت که آسایش نایبنا چیست
 خود سیه روی و هزار آینه روشن دارم
 بیمار عجب نیست اگر کم سخن افتد
 هر کس دم آبی خورد آتش بمن افتد
 ناسازتر از خار که در پیرهن افتد
 به زنکه گهر باز بچسب وطن افتد
 گوئی که ره آوار گیم راهبری داشت
 میخلد در دل گر از باخار بیرون می کنم
 آرزوهارا تمام از سینه رخصت کرده ایم
 بارها این بند را در کار فطرت کرده ایم
 بسکه بر سر و قداو مشق حیرت کرده ایم
 کسیکه لاف سخن زد ز اهل غیرت نیست
 تا باک نشد خرم بر باد ندادم
 محتسب بومی کند اینجا دهان بسته را
 نیست ممکن که غباری ز زمین برخیزد
 چه می کنی که دلت از جفا نمی گیرد
 بوسه فغان میکند در لب خاموش او
 ابر را خود چکنم قطره باران تیراست
 باده در طبع من آییست که در شمشیر است
 آنچه ما را در دلست از یکدیگر مستور نیست
 بنقاش احتیاجی نیست دیوار گلدستان را
 در جویدار خامه معنی طراز نیست

بسکه نادیدنی از مردم عالم دیدم
 از جهان طالع خا کستر صیقل دارم
 آن چشم ندیدم که نگاه می بمن افتد
 خاشا که دل از توبه پشیمان بود اما
 بی جنب کنار دگر آنرا گل و بامن
 موراخ شود گردش از جور غریبی
 گامی بغلط هم سوی مقصود نرفتم
 آنچه من دیدم ز دشمن هم جدائی مشکست
 ز در محرومی استمداد همت کرده ایم
 گر همه رخصت بود مستان که تنک همتست
 بش بادیدن دگر از ما نمی آید چو شمع
 سخن فروشی فرزند خود فروختنت
 بکنقد دغل همت من خرج نکردست
 خنده بدمستی است در ایام ماه شیار باش
 بکنج دل من جای نگیرد اول
 این دماغ که بابوی گل بسر نبری
 گر چه ز تمکین حس کم سخن افتاده است
 رخوش از می چونیم موج هوا شمشیر است
 زور بازوی توانائیم از فیض میست
 سر سر دلهای آگه دانه یک سبجه اند
 نباشد نیک باطن در پی آرایش ظاهر
 آب آتقد که دست بشوئیم از سخن

دخلك كنج اين موى شكافان زمانه	گزرلف شود لایق رخسار سخن نیست
جائی که من فتاده ام آنجا که میرسد	از بیکسی مدان اگر کم دستگیر نیست
دل آگاه می باید و گرنه	کدا يك لحظه بی نام خدا نیست
فلك اسباب دولت را برای نا کسان دارد	هما گرسایه دارد برای استخوان دارد
کدام گنج که در گنج خاکساری نیست	رو از زمین بطای هر چه آسمان ندهد
کز شکافی سینه ام بیکان زدل توان شناخت	رنك اخگر دار دان آهن کز آتش تاب دید
از همان بزم که جز من دگری راه نداشت	بایدم رفت که بهرد گران جا باشد
ما که باشیم که کس جانب ما را گیرد	اینقدر رس که شکست از طرف ما باشد
بار مجردان طریقت سبک خوشت	از ناله کرائی تاثیر میرسیم
بید ماغم دست رد بر وصل جانان می نهم	بنه در گوش از صدای آب حیوان می نهم
کس بجز شاعر تلاش مانمی فهمد کلیم	شعر فهمان جمله صیادند صید بسته را
ناله بی اثرم گر به نسیم آمیزد	سر زلفش دگر از باد پریشان نشود
نیست تار و بود راحت در لباس روزگار	يك بیک را از مودیم از کفن تایرهن
کدام خرمن گل را کشیده در آغوش	کز آب آینه بوی گلاب می آید
صقر گوارا کند هر چه بود نا گوار	ساعتی بنه از کف آب گل آلود را
دامن از دنیا چه بر چینم کی خواهد رسید	آب این دریا به پشت پای استغنائی ما
تا کی ای سردر هوا از آسمان جوئی خدا	دوقی از بالا نستن نیست صاحبخانه را
کوهکن تعلیم خار اسفتن از استاد داشت	هر چه کرد از کوشش مژگان شیرین یاد داشت
کوه طاقت بودم اما تا فراق تو رونمود	هر سرمو بر تن من تیشه فرهاد داشت
محتسب بر حذر از مستی سرشار منست	سنگ بگریزد از آن شیشه که در بار منست
برای دیده بیچاره دگر میخواست	اگر زبای کسی روزگار خار کشید

از سفرنامه بهرامی

سوی لندن به بحرمانش نشست
 غلط گفتم که گوهر درخزف شد
 تو گفستی بحر عمان در سبو شد
 زد از افسوس گردون دست بردست
 چو زهره شد عطارد بالم جفت
 ز بیمهری فلک را کفت تو بیخ
 بنالید از جفا کاری ایام
 بهم از خشم کوییدند دندان
 ز غم آشفته دل گشتند و بیتاب
 نموده تر ز آب چشم دامن
 ز آه آتش بیجان خود فزودند
 بدریای اجل زد از چه رو بال
 چرا باید فتد در بحر چون بط
 که گردد غرق بیخود گشت تدبیر
 همه افسوس ها گردید باطن
 اجل هم برد چون بهرام گورش
 قضارا خورد دشمن را به تریبیل
 زیرون جستش آتش در درون راه

در جای دیگر همان منظمه چنین گوید

ز تن ناب و توان و هوش رفته
 سوی پاریس برگشتند بیهوش
 چو دریا هر یکی در جوش و درخشم

سفر را بار از پاریس بر بست
 چو در در زورق همچون صدف شد
 چو کشتی منزل و مساوی او شد
 چو شد منزلگهش کشتی و بنشت
 دریغا گفتم مهر و ماه آشفتم
 فکند از دست خود شمشیر مریخ
 بسرزد مشتری مانند بهرام
 کواکب جمله از نحسی کیوان
 عناصر خاک باد و آتش و آب
 تمام خاکیان از مرد و از زن
 بسر چون باد خاک غم نمودند
 که این شهbaz اوج بخت و اقبال
 گلی کش نادیده سبزه خط
 ولی چون از ازل این بود تقدیر
 نشد تدبیرها را چاره حاصل
 مقدر بود چون گور آب شورش
 چه طی بنمود کشتی راه صدمیل
 بشد آتش فشان تریبیل ناگاه

دلی از آتش اندوه تفته
 سرا با همچو نیلوفر سیه بوش
 را ز در زاشک کرده چون صدف چشم

ز داغ آن جوان چون لاله دلخون
 ز بهر ماتم آنماه چون شب
 بی ناکامی آن سرو قامت
 ز ناکامی بهرام جگر ریش
 ز بهر گوهر گم گشته در آب
 نکورویان سیمین بر از این غم
 چو نیلوفر نمودی جامه نیلی
 همه گلچهرگان لاله رخسار
 بناخن سینه خود را بخشند
 چمن زین داغ خاک غم بس ریخت
 بس زد دست غم زین غصه شمشاد
 بشد با صد زبان سوسن عزا دار
 پریشان کرده سنبل زلف پر چین
 گریبان تابدامن کرده گل چاک
 صبا از هر طرف برفرق گلزار
 سمن چون یاسمن جامه سیه کرد
 زغم کبکان دهان از خنده سستند

تال جان انسانی و مطالعات
 قطعه

همه از بهر آن لیلی چو مجنون
 بدامان ریختی از دیده کوکب
 پسا کردند در هر جای قیامت
 نهادندی چو لاله داغ بر خویش
 بدامن بر فشانندی در نایاب
 زدندی رخت خود در نیل ماتم
 زده بر چهره چون ماه سیلی
 چو گل کرده گریبان چاک از خار
 بنفشه وار در ماتم نشستند
 بفرق لاله و گل گرد غم بیخت
 لب جو سرو در غلطید و افتاد
 شقایق ریخت خون از دیده بسیار
 زسرافکنند زر گس طشت زرین
 زتخت شاخ خویش افکنده بر خاک
 از این ماتم فشانندی خار و خار
 بس نسرین از این غم خاک ره کرد
 تذروان ناله ها در دل شکستند

صبا بگو زمن آنرا که زابلهی وحسد
 که صد هزار مرا شعر گشت جمع و هنوز
 مرا بشاعری و شعر افتخاری نیست
 بشعر گفتن از آن دلخوشم که فردوسی
 بمدح کس نزنم چون تودم که میدانی
 بود مدیحه سرائی گدائی و آری
 همیشه در بر شیطان نفس شرمنده است
 دو صد هزار دگر در جهان پراکنده است
 که شعر و شاعری این عصر موجب خنده است
 بمرد و از بس ده قرن نام او زنده است
 کسیکه نزد تو مولاست نزد من بنده است
 بهر کجا که نهد رو گداسر افکنده است